

آیه و ترجمه ۱ تا ۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱)

تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۲)

هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ (۳)

الَّذِينَ يَتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

ترجمه :

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱- الم

۲- این آیات کتاب حکیم است (آیاتی پر محتوا و استوار).

۳- مایه هدایت و رحمت برای نیکوکاران است.

۴- همانها که نماز را بر پا می دارند، زکات را ادا می کنند، و به آخرت یقین دارند.

۵- آنها بر طریق هدایت پروردگارشان هستند، و آنها پند رستگاران

تفسیر:

نیکوکاران کیانند؟

این سوره، با ذکر عظمت و اهمیت قرآن آغاز می شود، و بیان حروف مقطعه در ابتدای آن نیز اشاره لطیفی به همین حقیقت است، که این آیات که از حروف ساده الفبا ترکیب یافته، چنان محتوایی بزرگ و عالی دارد که سرنوشت انسانها را به کلی دگرگون می سازد (الم).

لذا بعد از ذکر ((حروف مقطعه)) می گوید: ((این آیات کتاب حکیم است)) (تلك آیات الكتاب الحكيم).

((تلك)) در لسان عرب برای اشاره به دور است، و کرارا گفته ایم که این تعبیر مخصوصا کنایه از عظمت و اهمیت این آیات است گوئی در اوج آسمانها و در نقطه دور دستی قرار گرفته!

توصیف ((کتاب)) به ((حکیم)) یا به خاطر استحکام محتوای آن است، چرا که هرگز باطل به آن راه نمی یابد، و هر گونه خرافه را از خود دور می سازد جز حق نمی گوید، و جز به راه حق دعوت نمی کند، درست در مقابل ((لهو الحدیث)) (سخنان بیهوده) که در آیات بعد می آید قرار دارد.

و یا به معنی آن است که این قرآن همچون دانشمند حکیمی است که در عین خاموشی با هزار زبان سخن می گوید، تعلیم می دهد، اندرز می گوید، تشویق می کند، انذار می نماید، داستانهای عبرت انگیز بیان می کند، و خلاصه به تمام معنی دارای حکمت است، و این سرآغاز، تناسب مستقیمی دارد با سخنان لقمان حکیم که در این سوره از آن بحث به میان آمده

البته هیچ مانعی ندارد که هر دو معنی ((حکمت)) در آیه فوق منظور باشد.

آیه بعد هدف نهائی نزول قرآن را با این عبارت بازگو می کند: ((این کتاب حکیم مایه هدایت و رحمت برای نیکوکاران است)) (هدی و رحمه للمحسنین).

((هدایت)) در حقیقت مقدمه ای است برای ((رحمت پروردگار))، چرا که انسان نخست در پرتو نور قرآن حقیقت را پیدا می کند و به آن معتقد می شود، و در عمل خود آن را به کار می بندد، و به دنبال آن مشمول رحمت واسعه و نعمتهای بی پایان پروردگار می گردد.

قابل توجه اینکه در اینجا قرآن، مایه هدایت و رحمت ((محسنین)) شمرده شده، و در آغاز سوره نمل، مایه هدایت و بشارت ((مؤمنین)) (هدی و بشری للمؤمنین).

و در آغاز سوره بقره، مایه هدایت ((متقین)) (هدی للمتقین).

این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که بدون تقوا و پرهیزگاری روح تسلیم و پذیرش حقائق در انسان زنده نمی شود، و طبعاً هدایتی در کار نخواهد بود.

و از این مرحله پذیرش حق که بگذریم، مرحله ایمان فرا می رسد که علاوه بر هدایت، بشارت به نعمتهای الهی نیز وجود خواهد داشت.

و اگر از مرحله تقوی و ایمان فراتر رویم و به مرحله عمل صالح برسیم رحمت خدا نیز در آنجا افزوده می شود.

بنابراین سه آیه فوق، سه مرحله پی در پی از مراحل تکامل بندگان خدا را بازگو می کند:

مرحله پذیرش حق، مرحله ایمان و مرحله عمل، و قرآن در این سه مرحله به ترتیب مایه هدایت و بشارت و رحمت است (دقت کنید).

آیه بعد محسنین را با سه وصف، توصیف کرده، می گوید: ((آنها کسانی

هستند که نماز را بر پا می دارند، زکات را ادا می کنند، و به آخرت یقین دارند)) (الذین

یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و بالآخره هم یوقنون)

پیوند آنها با خالق از طریق نماز، و با خلق خدا از طریق زکات، قطعی است و یقین آنها به

دادگاه قیامت انگیزه نیرومندی است برای پرهیز از گناه و برای انجام وظائف.

و در آخرین آیه مورد بحث عاقبت و سرانجام کار ((محسنین)) را چنین بیان می کند: ((آنها بر طریق هدایت پروردگارشان هستند، و آنها رستگارانند)) (اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون).

جمله ((اولئك على هدى من ربهم))، از یکسو نشان می دهد که هدایت آنها از طرف پروردگارشان تضمین شده است، و از سوی دیگر تعبیر ((على))، دلیل بر این است که گوئی هدایت برای آنها یک مرکب راهوار است، و آنها بر این مرکب سوار و مسلطند. و از اینجا تفاوت این ((هدایت)) با هدایتی که در آغاز سوره آمده روشن می شود، چرا که هدایت نخستین همان آمادگی پذیرش حق است، و این هدایت برنامه وصول به مقصد می باشد.

ضمناً جمله اولئك هم المفلحون که طبق ادبیات عرب، دلیل بر حصر است، نشان می دهد که تنها راه رستگاری، همین راه است، راه نیکو کاران، راه آنها که با خدا و خلق خدا در ارتباطند، و راه آنها که به مبدء و معاد ایمان کامل دارند.

آیه و ترجمه ۶ تا ۹

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۶)

وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ ءَايَاتُنَا وَ لِيَ مُّسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِيْ أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بَعْدَآبِ أَلِيمٍ (۷)

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ (۸)

خَلَدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹)

ترجمه :

۶ - بعضی از مردم سخنان باطل و بیهوده خریداری می کنند تا مردم را از روی جهل و نادانی

گمراه سازند، و آیات الهی را به استهزا و سخریه گیرند، برای آنها عذاب خوار کننده است .

۷ - هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود مستکبرانه روی بر می گرداند، گوئی آن را

نشیده ، گوئی اصلا گوشه‌هایش سنگین است ! او را به عذاب دردناک بشارت ده .

۸ - (ولی) کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند باغهای پر نعمت بهشت از

آن آنهاست .

۹ - جاودانه در آن خواهند ماند، این وعده مسلم الهی است ، و اوست عزیز و حکیم (شکست

ناپذیر و دانا).

تفسیر :

غنا یکی از دامهای بزرگ شیاطین !

در این آیات ، سخن از گروهی است که درست در مقابل گروه ((محسنین)) و ((مؤمنین))

قرار دارند که در آیات گذشته مطرح بودند.

در اینجا سخن از جمعیتی است که سرمایه های خود را برای بیهودگی و گمراه ساختن مردم به کار می گیرد، و بدبختی دنیا و آخرت را برای خود می خرد!

نخست می فرماید: ((بعضی از مردم، سخنان باطل و بیهوده را خریداری می کنند تا خلق خدا را از روی جهل و نادانی، از راه خدا گمراه سازند)) (و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغير علم).

((و آیات خدا را به استهزاء و سخریه گیرند)) (و یتخذها هزوا).

و در پایان آیه اضافه می کند: ((عذاب خوار کننده از آن این گروه است)) (اولئك لهم عذاب مهین).

خریداری کردن سخنان باطل و بیهوده یا به این گونه است که به راستی افسانه های خرافی و باطل را با دادن پول به دست آورند، آنچنان که در داستان ((نضر بن حارث)) خواندیم.

و یا از این طریق است که برای ترتیب دادن مجالس لهو و باطل و خوانندگی کنیزان خواننده

خریداری کنند، چنانکه در حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ضمن شان نزول بیان شد.

و یا صرف کردن مال به هر صورت و به هر طریقی که به وسیله آن به این هدف نامشروع یعنی

سخنان باطل و بیهوده برسند.

عجب اینکه این کوردلان مطالب باطل و بیهوده را به گرانترین قیمت خریداری می کردند، اما آیات الهی و حکمت را که پروردگار، رایگان در اختیارشان گذارده نادیده می گرفتند.

این احتمال نیز وجود دارد که خریداری (اشترای) در اینجا معنی کنائی داشته باشد و منظور از آن هر گونه تلاش و کوشش برای رسیدن به این منظور است .

و اما ((لهو الحدیث))، مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هر گونه سخنان یا آهنگهای سرگرم کننده و غفلت زا را که انسان را به بیهودگی یا گمراهی می کشاند در بر می گیرد، خواه از قبیل ((غنا)) و الحان و آهنگهای شهوت انگیز و هوس آلود باشد، و خواه سخنانی که نه از طریق آهنگ ، بلکه از طریق محتوی انسان را به بیهودگی و فساد، سوق می دهد.

و یا از هر دو طریق ، چنانکه در تصنیفها و اشعار عاشقانه خوانندگان معمولی است که هم محتوایش گمراه کننده است و هم آهنگش !

و یا مانند داستانهای خرافی و اساطیر که سبب انحراف مردم از ((صراط مستقیم)) الهی می گردد.

و یا سخنان سخریه آمیزی که به منظور محو حق و تضعیف پایه های ایمان مطرح می شود، همانند چیزی که از ابو جهل و یارانش نقل می کنند که رو به قریش می کرد و می گفت : ((می خواهید شما را از ((زقوم)) که ((محمد)) ما را به آن تهدید می کند اطعام کنم؟! سپس می

فرستاد و ((کره و خرما)) حاضر می کردند و می گفت: این همان ((زقوم)) است! ... و به این ترتیب آیات الهی را بباد استهزاء می گرفت.

به هر حال ((لهو الحدیث)) معنای گسترده ای دارد که همه اینها و مانند آن را فرا می گیرد، و اگر در روایات اسلامی و سخنان مفسرین روی یکی از اینها انگشت گذارده شده است هرگز دلیل بر انحصار و محدودیت مفهوم آیه نیست.

در احادیثی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده تعبیرهایی دیده می شود که بیانگر همین وسعت مفهوم این کلمه است:

از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: الغناء مجلس لا ينظر الله الی اهله، و هو مما قال الله عز وجل ((و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله)): ((مجلس غنا و خوانندگی لهو و باطل، مجلسی

است که خدا به اهل آن نمی نگرد، و آنها را مشمول لطفش قرار نمی دهد) و این مصداق همان چیزی است که خداوند عزوجل فرموده ((بعضی از مردم هستند که سخنان بیهوده خریداری می کنند تا مردم را از راه خدا گمراه سازند)).

تعبیر به ((لهو الحدیث)) بجای ((الحدیث اللهو)) گویا اشاره به این است که هدف اصلی آنها همان لهو و بیهودگی است، و سخن، وسیله ای برای رسیدن به آن است.

جمله ((لیضل عن سبیل الله)) نیز مفهوم وسیعی دارد که هم گمراه کردن اعتقادی را شامل می شود آنچنان که در داستان نصر بن حارث و ابو جهل خواندیم و هم منحرف ساختن اخلاقی آنچنان که در احادیث غنا آمده است .

تعبیر ((بغیر علم)) اشاره به این است که این گروه گمراه و منحرف حتی به مذهب باطل خود نیز ایمان ندارند، بلکه صرفاً از جهل و تقلیدهای کورکورانه پیروی می کنند، آنها جاهلانی هستند که دیگران را نیز به جهل و نادانی خود گرفتار می سازند.

این در صورتی است که تعبیر ((بغیر علم)) را توصیف برای گمراه کنندگان بدانیم ، اما بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که توصیفی برای ((گمراه شوندگان)) باشد، یعنی مردم جاهل و بیخبر را ناآگاهانه به وادی انحراف و باطل می کشانند.

این بیخبران گاه از این هم فراتر می روند، یعنی تنها به جنبه های سرگرمی و غافل کننده این مسائل قانع نمی شوند، بلکه سخنان لهو و بیهوده خود را وسیله ای برای استهزاء و سخریه آیات الهی قرار می دهند، و این همان است که در آخر آیه فوق به آن اشاره کرده ، می فرماید: و یتخذها هزوا.

اما توصیف عذاب به ((مهین)) (خوار کننده و اهانت بار) به خاطر آن است که جریمه باید همانند جرم باشد، آنها نسبت به آیات الهی توهین کردند، خداوند هم برای آنها مجازاتی تعیین کرده که علاوه بر دردناک بودن توهین آور نیز می باشد.

آیه بعد به عکس العمل این گروه در برابر آیات الهی اشاره کرده ، و در واقع آن را با عکس العملشان در برابر لهُو الحدیث مقایسه می کند و می گوید: ((هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود مستکبرانه روی بر می گرداند، گوئی آیات ما را نشنیده ، گوئی اصلاً گوشه‌هایش سنگین است)) و اصلاً هیچ سخنی را نمی شنود (و اذا تتلی علیه آیاتنا ولی مستکبراً کان لم یسمعها کان فی اذنیه وقراً).

و در پایان ، کیفر دردناک چنین کسی را اینگونه بازگو می کند: ((او را به عذاب دردناک بشارت ده))! (فبشره بعذاب الیم).

تعبیر به ولی مستکبر اشاره به این است که رویگرداندن او تنها به خاطر مزاحمت با منافع دنیوی و هوسهایش نیست ، بلکه از اینهم فراتر می رود و انگیزه استکبار و تکبر در برابر خدا و آیات خدا که بزرگترین گناه است در عمل او نیز وجود دارد.

جالب اینکه نخست می گوید: ((آنچنان بی اعتنائی به آیات الهی می کند که گوئی اصلاً آن را نشنیده و کاملاً بی اعتنا از کنار آن می گذرد)) سپس اضافه می کند: ((نه تنها این آیات را نمیشنود، گوئی اصلاً کر است و هیچ سخنی را نمی شنود))!

جزای چنین افراد نیز متناسب اعمالشان است همانگونه که عملشان برای اهل حق دردآور بود، خداوند مجازاتشان را نیز دردناک قرار داده ، و به عذاب الیمشان گرفتار می سازد!

توجه به این نکته نیز لازم است که تعبیر به ((بشر)) (بشارت ده) در مورد عذاب دردناک الهی متناسب با کار مستکبرانی است که آیات الهی را به باد سخریه

می گرفتند و بوجهل صفتانی که ((زقوم جهنم)) را با کره و خرما تفسیر می کردند!

در آیات بعد به شرح حال مؤمنان راستین باز می گردد که در آغاز این مقایسه از آنان شروع شد، در پایان نیز به آنان ختم گردد، می فرماید: ((کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، باغهای پر نعمت بهشت از آن آنها است)) (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات النعیم).

آری این گروه بر عکس مستکبران بی ایمان، و گمراه کنندگان کوردل که نه آثار خدا را در جهان می بینند و نه سخنان فرستادگان خدا را به گوش جان می شنوند، به حکم عقل و خرد بیدار و چشم بینا و گوش شنوا که خدا نصیبشان کرده هم به آیات الهی ایمان می آورند و هم در اعمال صالح خود آن را به کار می گیرند و چه جالب است که آنها ((عذاب الیم)) داشتند و اینها ((جنات نعیم)) دارند.

مهمتر اینکه این باغهای پر نعمت بهشتی، برای آنها جاودانه است ((همیشه در آن خواهند ماند)) (خالدین فیها).

((این وعده مسلم الهی است، وعده ای تخلف ناپذیر)) (وعد الله حقا).

و خداوند نه وعده دروغین می دهد، و نه از وفای به وعده های خود عاجز است ، چرا که ((او عزیز و قدرتمند، و حکیم و آگاه است)) (و هو العزیز الحکیم).

این نکته قابل دقت است که در مورد مستکبران ، ((عذاب)) به صورت مفرد ذکر شده و در مورد مؤمنان صالح العمل ، ((جنات)) به صورت جمع ، چرا که رحمت خدا همواره بر غضبش پیشی گرفته .

تاکید بر خلود و وعده حق الهی نیز تاء کیدی بر همین فزونی ((رحمت)) بر ((غضب)) است .

((نعیم)) که از ماده ((نعمت)) است ، معنی گسترده ای دارد که همه انواع نعمتهای مادی و معنوی را شامل می شود، حتی نعمتهائی که برای ما محبوسان زندان تن در این دنیا قابل درک نیست ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: ((نعیم)) به معنی ((نعمت بسیار)) است ((النعیم النعمه الكثيره)). حرام است ((.

آنچه را که قرطبی به صورت استثناء بیان کرده از قبیل خواندن ((حدی)) (آواز مخصوص) برای شتران یا اشعار مخصوصی که مسلمانان با آهنگ به هنگام حفر خندق می خواندند به احتمال قوی اصلا جزء غنا نبوده و نیست ، و شبیه اشعاری است که گروهی با آهنگ مخصوص در راهپیمائیها یا مجالس جشن و عزاداری مذهبی می خوانند.

در منابع اسلامی دلائل زیادی بر تحریم غنا در دست است که از جمله آیه فوق و من الناس من
یشتری لهو الحدیث ... و بعضی دیگر از آیات قرآن می باشد که حداقل طبق روایاتی که در
تفسیر این آیات وارد شده بر غنا تطبیق گردیده ، و یا غنا از مصادیق آن شمرده شده است .

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه و اجتنبوا قول الزور (حج -
۳۰) فرمود: قول الزور الغنا: ((سخن باطل همان غنا است)).

و نیز همان امام (علیه السلام) در تفسیر آیه و الذین لا یشهدون الزور (فرقان ۷۲) فرمود:
(منظور از آن غنا است)).

و در تفسیر همین آیه مورد بحث ، روایات متعددی از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق
(علیه السلام) و امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) نقل شده است که یکی از مصداقهای
(لهو الحدیث) را که موجب ((عذاب مهین)) است غنا معرفی کرده اند.

علاوه بر این روایات فراوان دیگری - منهای تفسیر آیات - در منابع اسلامی دیده می شود که
تحریم غنا را بطور مؤکد بیان می کند.

در حدیثی که از ((جابر بن عبدالله)) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده می خوانیم
: کان ابلیس اول من تغنی : ((شیطان اولین کسی بود که غنا خواند)).

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است : بیت الغناء لا - تؤمن فیه
الفجیعة ، و لا تجاب فیه الدعوة ، و لا یدخله الملک : ((خانه ای که در آن غنا باشد، ایمن از

مرگ و مصیبت دردناک نیست ، و دعا در آن به اجابت نمی رسد، و فرشتگان وارد آن نمی شوند)).

و در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم : الغناء یورث النفاق ، و یعقب الفقر : ((غنا، روح نفاق را پرورش می دهد و فقر و بدبختی می آفریند)).

در حدیث دیگر که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده از جمله کسانی را که ملعون و دور از رحمت خدا شمرده است زن خواننده و کسی است که اجرتی به او می دهد و کسی که آن پول را مصرف می نماید! (المغنیة ملعونه ، و من اداها ملعون ، و آکل کسبها ملعون).

در منابع معروف اهل سنت نیز روایات متعددی در این زمینه نقل شده است .

از جمله روایتی است که در ((در المنثور)) از جمع کثیری از محدثین از ابی امامه از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است که فرمود: لا یحل تعلیم المغنیات و لا بیعهن و اثمانهن حرام : ((تعلیم زنان خواننده حلال نیست ، و همچنین خرید و فروش این کنیزان ، و چیزی که در مقابل آن گرفته می شود نیز حرام است)).

نظیر همین معنی را نویسنده التاج از ترمذی و امام احمد نقل کرده است (التاج جلد ۵ صفحه ۲۸۷).

((ابن مسعود)) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند که فرمود: الغناء ینبئ النفاق

فی القلب كما ينبت الماء البقل : ((غنا روح نفاق را در قلب پرورش می دهد همانگونه که آب گیاهان را))!

روی هم رفته روایاتی که در این زمینه نقل شده است بقدری زیاد است که به حد تواتر می رسد، و به همین دلیل اکثر علمای اسلام فتوی به حرمت داده اند علاوه بر علمای شیعه که تقریباً در این سخن اتفاق نظر دارند، تحریم آن از ابو - حنیفه نیز نقل شده است، و هنگامی که از احمد پیشوای معروف اهل سنت درباره غنا سؤال کردند در پاسخ گفت: نبت النفاق: ((روح نفاق را در آدمی می رویند))!

و مالک، پیشوای دیگر اهل سنت در پاسخ این سؤال گفت: يفعلہ الفساق: ((مردم فاسق به دنبال آن می روند))!

و ((شافعی)) تصریح کرده است که شهادت اصحاب غنا قبول نیست، و این خود دلیل بر فسق آنها است.

از اصحاب شافعی نیز نقل شده که فتوای شافعی را تحریم می دانند، بر خلاف آنچه بعضی پنداشته اند.

۲- غناء چیست؟

در حرمت غناء چندان مشکلی وجود ندارد، مشکل تشخیص موضوع غناء است.

آیا هر صوت خوش و زیبایی غنا است؟

مسلماء چنین نیست، زیرا در روایات اسلامی آمده و سیره مسلمین نیز حکایت می کند که

قرآن و اذان و مانند آن را با صدای خوش و زیبا بخوانید.

آیا غنا هر صدائی است که در آن ((ترجیع)) (رفت و آمد صدا در حنجره و به اصطلاح غلت

دادن) باشد؟ آن نیز ثابت نیست.

آنچه از مجموع کلمات فقهاء و سخنان اهل سنت در این زمینه می توان استفاده کرد این است

که غناء، آهنگهای طرب انگیز و لهو و باطل است.

و به عبارت روشنتر: غناء آهنگهایی است که متناسب مجالس فسق و فجور و اهل گناه و فساد

می باشد.

و باز به تعبیر دیگر: غناء به صوتی گفته می شود که قوای شهوانی را در انسان تحریک می

نماید، و انسان در آن حال احساس می کند که اگر در کنار آن صدا، شراب و فساد جنسی نیز

باشد کاملاً مناسب است!.

این نکته نیز قابل توجه است که گاه یک ((آهنگ)) هم خودش غنا و لهو و باطل است و هم

محتوای آن، به این ترتیب که اشعار عشقی و فسادانگیز را با آهنگهای مطرب بخوانند، و گاه

تنها آهنگ، غنا است، به این ترتیب که اشعار پر محتوی یا آیات قرآن و دعاء و مناجات را به

آهنگی بخوانند که مناسب مجالس عیاشان و فاسدان است ، و در هر دو صورت حرام می باشد (دقت کنید).

ذکر این نکته نیز لازم است که گاه برای غنا دو رقم معنی ذکر می شود ((معنی عام)) و ((معنی خاص))، معنی خاص همان است که در بالا گفتیم یعنی آهنگهای تحریک شهوات و متناسب مجالس فسق و فجور.

ولی معنی عام هر گونه صوت زیبا است ، و لذا آنها که غنا را به معنی عام تفسیر کرده اند بر آن دو قسم قائل شده اند ((غناى حلال)) و ((غناى حرام)).

منظور از غناى حرام همان است که در بالا گفته شد و منظور از غناى حلال صدای زیبا و خوشی است که مفسده انگیز نباشد، و متناسب با مجالس فسق و فجور نگردد.

بنابراین در اصل تحریم غنا تقریبا اختلافی نیست ، اختلاف در نحوه تفسیر آن است .

البته ((غنا)) مصادیق مشکوکی نیز دارد (مانند همه مفاهیم دیگر) که انسان به راستی نمی داند

فلان صوت مناسب مجالس فسق و فجور است یا نه ؟ و در این صورت به حکم اصل برائت محکوم به حلیت است (البته بعد از آگاهی کافی از مفهوم عرفی غنا طبق تعریف فوق).

و از اینجا روشن می شود صداها و آهنگهای حماسی که متناسب میدانهای نبرد و یا ورزش و یا

مانند آن است دلیلی بر تحریم آن نیست .

البته در زمینه غنا بحثهای دیگری نیز وجود دارد از قبیل پاره ای از استنهاها که بعضی برای آن قائل شده اند، و جمعی آن را انکار کرده اند، و مسائل دیگر که باید در کتب فقهی از آن سخن گفت .

آخرین سخنی که در اینجا ذکر آن را لازم می دانیم این است که آنچه در بالا گفتیم مربوط به خوانندگی است و اما استفاده از آلات موسیقی و حرمت آن بحث دیگری دارد که از موضوع این سخن خارج است .

۳ - فلسفه تحریم غنا

دقت در مفهوم ((غنا)) با شرائطی که در شرح موضوع آن گفتیم ، فلسفه تحریم آن را به خوبی روشن می سازد.

در یک بررسی کوتاه به مفسد زیر برخورد می کنیم :

الف : تشویق به فساد اخلاق - تجربه نشان داده است - و تجربه بهترین شاهد و گواه است - که

بسیاری افراد تحت تاثیر آهنگهای غناء، راه تقوی و پرهیزکاری را رها کرده ، و به شهوات و فساد روی می آورند.

مجلس غنا معمولاً مرکز انواع مفسد است و آنچه به این مفسد دامن می زند همان غناء است .

در بعضی از گزارشهایی که در جرائد خارجی آمده می خوانیم که در مجلسی که گروهی از دختران و پسران بودند، و آهنگ خاصی از غناء در آنجا اجرا شد آنچه آن هیجانی به دختران و پسران دست داد که به یکدیگر حمله ور شدند و فجایع زیادی بار آوردند که قلم از ذکر آن شرم دارد.

در تفسیر ((روح المعانی))، سخنی از یکی از سران ((بنی امیه)) نقل می کند که به آنها می گفت: از غنا پرهیزید که حیا را کم می کند، شهوت را می افزایشد شخصیت را در هم می شکند، جانشین شراب می شود، و همان کاری را می کند که مستی انجام می دهد.

و این نشان می دهد که حتی آنها نیز به مفساد آن پی برده بودند.

و اگر می بینیم در روایات اسلامی کرارا آمده است که غنا روح نفاق را در قلب پرورش می دهد اشاره به همین حقیقت است، روح نفاق همان روح آلودگی به فساد و کناره گیری از تقوا و پرهیزکاری است.

و نیز اگر در روایات آمده است که فرشتگان در خانه ای که غنا در آن است وارد نمی شوند به خاطر همین آلودگی به فساد است، چرا که فرشتگان پاکند و طالب پاکیند، و از این محیطهای آلوده بیزارند.

ب - غافل شدن از یاد خدا - تعبیر به ((لهو)) که در تفسیر ((غنا)) در بعضی از روایات اسلامی آمده است، اشاره به همین حقیقت است که غناء انسان را آنچنان مست شهوات می کند که از یاد خدا غافل می سازد.

در آیات فوق خواندیم که ((لهو الحدیث))، یکی از عوامل ((ضلالت)) از ((سیل الله)) است، و موجب ((عذاب الیم)).

در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: کل ما الهی عن ذکر الله فهو من المیسر: ((هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند (و در شهوات فرو برد) آن در حکم قمار است)).

ج - آثار زیانبار بر اعصاب - غنا و موسیقی در حقیقت، یکی از عوامل مهم تخدیر اعصاب است، و به تعبیر دیگر مواد مخدر گاهی از طریق دهان و نوشیدن وارد بدن می شوند، (مانند شراب).

و گاه از طریق بوئیدن و حس شامه (مانند هروئین).

و گاه از طریق تزریق (مانند مرفین).

و گاه از طریق حس سامعه است (مانند غنا).

به همین دلیل گاهی غنا و آهنگهای مخصوصی، چنان افراد را در نشئه فرو می برد، که حالتی شبیه به مستی به آنها دست می دهد، البته گاه به این مرحله نمی رسد اما در عین حال تخدیر خفیف ایجاد می کند.

و به همین دلیل بسیاری از مفاصد مواد مخدر در غنا وجود دارد، خواه تخدیر آن خفیف باشد یا شدید.

((توجه دقیق به بیوگرافی مشاهیر موسیقیدانان نشان می دهد که در دوران عمر به تدریج دچار ناراحتیهای روحی گردیده اند، تا آنجا که رفته رفته اعصاب خود را از دست داده، و عده ای مبتلا به بیماریهای روانی شده، و گروهی شاعر خود را از کف داده، و به دیار جنون رهسپار شده اند، دستهای فلج و ناتوان گردیده بعضی هنگام نواختن موسیقی درجه فشار خونشان بالا رفته و دچار سکتة ناگهانی شده اند)).

در بعضی از کتبی که در زمینه آثار زیانبار موسیقی بر اعصاب آدمی نوشته شده است حالات جمعی از موسیقی دانان و خوانندگان معروف آمده است که به هنگام اجرای برنامه گرفتار سکتة و مرگ ناگهانی شده، و در همان مجلس جان خود را از دست داده اند.

کوتاه سخن اینکه آثار زیانبخش غنا و موسیقی بر اعصاب تا سر حد تولید جنون، و بر قلب و فشار خون، و تحریکات نامطلوب دیگر به حدی است که نیاز به بحث زیادی ندارد.

از آمارهائی که از مرگ و میرها در عصر ما تهیه شده چنین استفاده می شود که مرگهای ناگهانی نسبت به گذشته افزایش زیادی یافته است ، عوامل این افزایش را امور مختلفی ذکر کرده اند از جمله افزایش غنا و موسیقی در سطح جهان .

د - غنا یکی از ابزار کار استعمار

استعمارگران جهان همیشه از بیداری مردم ، مخصوصا نسل جوان ، وحشت داشته اند، به همین دلیل بخشی از برنامه های گسترده آنها برای ادامه استعمار، فرو بردن جامعه ها در غفلت و بی خبری و ناآگاهی و گسترش انواع سرگرمیهای ناسالم است .

امروز مواد مخدر تنها جنبه تجارتي ندارد، بلکه يك ابزار مهم سياسي ، یعنی سیاستهای استعماری است ، ایجاد مراکز فحشاء، کلپه ای قمار و همچنین سرگرمیهای ناسالم دیگر، و از جمله توسعه غنا و موسیقی ، یکی از مهمترین ابزارهای است که آنها برای تخدیر افکار مردم بر آن اصرار دارند، و به همین دلیل قسمت عمده وقت رادیوهای جهان را موسیقی تشکیل می دهد و از برنامه های عمده و سائل ارتباط جمعی همین موضوع است .

آیه و ترجمه ۱۰ و ۱۱

خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوْسِي أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۱۰)

هَذَا خَلَقُ اللَّهُ فَأَرْوُنِي مَاذَا خَلَقَ الْاَدِينِ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظُّلْمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۱)



ترجمه :

۱۰ - آسمانها را بدون ستونی که قابل رؤیت باشد آفرید، و در زمین کوههایی افکند تا شما را به لرزه در نیاورد، و از هر گونه جنبنده روی آن منتشر ساخت ، و از آسمان آبی نازل کردیم ، و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویاندیم .

۱۱ - این آفرینش خداست ، اما به من نشان دهید معبودانی که غیر او هستند چه چیز را آفریده اند؟ ولی ظالمان در گمراهی آشکارند.

تفسیر:

این آفرینش خداست ، دیگران چه آفریده اند؟

به دنبال بحثی که پیرامون قرآن ، و ایمان به آن در آیات گذشته بود در دو آیه مورد بحث از دلائل توحید که یکی دیگر از اساسی ترین اصول اعتقادی است سخن می گوید.

در آیه نخست به پنج قسمت از آفرینش پروردگار که پیوند ناگسستنی

هم دارند (آفرینش آسمان ، و معلق بودن کرات در فضا و نیز آفرینش کوهها برای حفظ ثبات

زمین ، و سپس آفرینش جنبندگان ، و بعد از آن آب و گیاهان که وسیله تغذیه آنهاست)

اشاره می کند.

می فرماید: ((خداوند آسمانها را بدون ستونی که قابل رؤیت باشد آفرید)) (خلق السماوات بغير عمد ترونها).

((عمد)) (بر وزن قمر) جمع ((عمود)) به معنی ستون است ، و مقید ساختن آن به ((ترونها))، دلیل بر این است که آسمان ستونهای مرئی ندارد، مفهوم این سخن آنست که ستونهای دارد اما غیر قابل رؤیت نیست ، و چنانکه پیش از این هم در تفسیر سوره رعد گفته ایم ، این تعبیر اشاره لطیفی است به قانون جاذبه و دافعه که همچون ستونی بسیار نیرومند اما نامرئی کرات آسمانی را در جای خود نگه داشته .

در حدیثی که ((حسین بن خالد)) از امام ((علی بن موسی الرضا)) (علیهم السلام) نقل کرده به این معنی تصریح شده است ، فرمود: سبحان الله ، ایس الله یقول بغير عمد ترونها؟ قلت بلی ، فقال : ثم عمد و لكن لا ترونها: ((منزه است خدا، آیا خداوند نمی فرماید بدون ستونی که آن را مشاهده کنید؟ راوی می گوید: عرض کردم آری ، فرمود: پس ستونهای هست ولی شما آن را نمی بینید))!و.

به هر حال جمله فوق یکی از معجزات علمی قرآن مجید است که شرح بیشتر آن را در ذیل آیه ۲ سوره رعد (جلد ۱۰ صفحه ۱۱۰) آوردیم .

سپس درباره فلسفه ((آفرینش کوهها)) می گوید: ((خداوند در زمین کوههایی افکند تا شما را مضطرب و متزلزل نکند)) (و القی فی الارض رواسی ان تمید بکم).

این آیه که نظائر فراوانی در قرآن دارد نشان می دهد که کوهها وسیله ثبات زمینند، امروز از نظر علمی نیز این حقیقت ثابت شده که کوهها از جهات متعددی مایه ثبات زمین هستند.

از این نظر که ریشه های آنها به هم پیوسته و همچون زره محکمی، کره زمین را در برابر فشارهایی که از حرارت درونی ناشی می شود حفظ می کند، و اگر آنها نبودند زلزله های ویرانگر آنقدر زیاد بود که شاید مجالی به انسان برای زندگی نمی داد.

و از این نظر که این قشر محکم در برابر فشار جاذبه ماه و خورشید مقاومت می کند که اگر کوهها نبود، جزر و مد عظیمی در پوسته خاکی زمین به وجود می آمد که بی شباهت به جزر و مد دریاها نبودند و زندگی را بر انسان ناممکن می ساخت.

و از این نظر که فشار طوفانها را در هم می شکند، و تماس هوای مجاور زمین را به هنگام حرکت وضعی زمین به حداقل می رساند و اگر آنها نبودند صفحه زمین همچون کویرهای خشک در تمام طول شب و روز صحنه طوفانهای مرگبار و بادهای در هم کوبنده بود.

حال که نعمت آرامش آسمان به وسیله ستون نامرئیش، و آرامش زمین به وسیله کوهها تامین شد نوبت به آفرینش موجودات زنده و آرامش آنها می رسد که در محیطی آرام بتوانند قدم به عرصه حیات بگذارند، می گوید: ((و در روی زمین از هر جنبنده ای منتشر ساخت)) (و بئ فیها من کل دابة).

تعبیر به ((من کل دابة))، اشاره به تنوع حیات و زندگی در چهره های مختلف است از جنبندگان که از کوچکی با چشم عادی دیده نمی شوند و سرتاسر محیط ما را پر کرده اند گرفته ، تا جنبندگان غولپیکری که عظمت آنها انسان را در وحشت فرو می برد.

همچنین جنبندگان به رنگهای مختلف و چهره های کاملاً متفاوت ، آبیان و هوازیان ، پرندگان و خزندگان ، حشرات گوناگون و مانند آنها که هر کدام برای خود عالمی دارند، و مسأله حیات را در صدها هزار آئینه منعکس می سازند.

اما پیدا است که این جنبندگان نیاز به آب و غذا دارند، لذا در جمله های بعد به این دو موضوع

اشاره کرده می گوید: ((از آسمان آبی فرستادیم و به وسیله آن در روی زمین ، انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویانیدیم)) (و انزلنا من السماء ماء فانبتنا فیها من کل زوج کریم).

به این ترتیب اساس زندگی همه جنبندگان ، مخصوصاً انسان را که آب و گیاه تشکیل می دهد بیان می کند، سفره ای است گسترده با غذاهای متنوع در سرتاسر روی زمین که هر یک از آنها از نظر آفرینش ، دلیلی است بر عظمت و قدرت پروردگار.

قابل توجه اینکه در بیان آفرینش سه قسمت نخست ، افعال به صورت غائب ذکر شده ، ولی به مسأله نزول باران و پرورش گیاهان که می رسد، افعال را به صورت متکلم بیان کرده می فرماید: ((ما از آسمان آبی فرستادیم ، و ما در زمین گیاهانی رویانیدیم)).

این خود یکی از فنون فصاحت است که به هنگام ذکر امور مختلف، آنها را در دو یا چند شکل متنوع بیان کنند تا شنونده هیچگونه احساس خستگی

نکنند، بعلاوه این تعبیر نشان می دهد که نزول باران و پرورش گیاهان مورد توجه خاصی بوده است.

این آیه بار دیگر به ((زوجیت در جهان گیاهان)) اشاره می کند که آن نیز از معجزات علمی قرآن است، چرا که در آن زمان، زوجیت (وجود جنس نر و ماده) در جهان گیاهان بطور گسترده ثابت نشده بود، و قرآن از آن پرده برداشت (شرح بیشتر پیرامون این مسأله را می توانید در جلد ۱۵ ذیل آیه ۷ سوره شعراء مطالعه فرمائید).

ضمناً توصیف زوجهای گیاهان به ((کریم)) اشاره به انواع مواهبی است که در آنها وجود دارد.

بعد از ذکر عظمت خداوند در جهان آفرینش، و چهره های مختلفی از خلقت روی سخن را به مشرکان کرده و آنها را مورد بازخواست قرار می دهد، می گوید: ((این آفرینش خدا است، اما به من نشان دهید معبودانی که غیر او هستند چه چیز را آفریده اند))؟! (هذا خلق الله فارونی ما ذا خلق الذین من دونه).

مسلمانها نمی توانستند ادعا کنند هیچیک از مخلوقات این جهان مخلوق بتها هستند، بنابر این آنها به توحید خالقیت معترف بودند، با اینحال چگونه می توانستند شرک در عبادت را توجیه

کنند، چرا که توحید خالقیت دلیل بر توحید ربوبیت و یگانگی مدبر عالم، و آنهم دلیل بر توحید عبودیت است.

لذا در پایان آیه، عمل آنها را منطبق بر ظلم و ضلال شمرده می گوید: ((ولی ظالمان در گمراهی آشکارند)) (بل الظالمون فی ضلال مبین).

می دانیم ((ظلم)) معنی گسترده ای دارد که شامل قرار دادن هر چیز در غیر محل می شود، و از آنجا که مشرکان عبادت و گاه تدبیر جهان را در اختیار پتھا می گذاشتند مرتکب بزرگترین ظلم و ضلالت بودند.

ضمناً تعبیر فوق اشاره لطیفی است به ارتباط ((ظلم)) و ((ضلالت))، زیرا هنگامی که انسان موقعیت موجودات عینی را در جهان نشناسد، یا بشناسد و رعایت نکند و هر چیز را در جای خویش نبیند، مسلماً این ظلم سبب ضلالت و گمراهی او خواهد شد.

آیه و ترجمه ۱۲ تا ۱۵

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۱۲)

وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (۱۳)

وَ صَيَّنَا الْاِنْسَانَ بَوْلَدَيْهِ حَمَلَتْهُ اُمُّهُ وَهَنًا عَلٰى وَهْنٍ وَ فِصْلُهُ فِى عَامَيْنِ اَنْ اَشْكُرْ لِيْ وَ لَوْلَدَيْكَ اِلٰى

الْمَصِيْرُ (۱۴)

وَ اِنْ جَهَدَاكَ عَلٰى اَنْ تُشْرِكَ بِيْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِى الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَ

اَتَّبِعْ سَبِيْلَ مَنْ اَنَابَ اِلٰىَّ ثُمَّ اِلٰىَّ مَرْجِعُكُمْ فَاُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ (۱۵)

ترجمه :

۱۲ - ما به لقمان حکمت دادیم (و به او گفتیم) شکر خدا را بجای آور، هر کس شکرگزاری

کند به سود خویش شکر کرده ، و آنکس که کفران کند (زیانی به خدا نمی رساند) چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است .

۱۳ - به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش گفت - در حالی که او را موعظه می کرد -
پسرم ! چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است .

۱۴ - و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم ، مادرش او را با زحمت روی زحمت حمل کرد، (و به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه ای را متحمل می شد) و دوران شیرخواری او در دو سال پایان می یابد (آری به او توصیه کردم) که شکر برای من و برای پدر و مادرت بجا آور که بازگشت همه شما به سوی من است .

۱۵ - و هرگاه آنها تلاش کنند که موجودی را شریک من قرار دهی که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است) از آنها اطاعت مکن ، ولی با آنها در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن ، و پیروی از راه کسانی بنما که به سوی من آمده اند، سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل می کردید آگاه می کنم .

تفسیر:

احترام پدر و مادر:

به تناسب بحثهای گذشته پیرامون توحید و شرک و اهمیت و عظمت قرآن و حکمتی که در این کتاب آسمانی به کار رفته ، در آیات مورد بحث و چند آیه بعد از آن ، سخن از ((لقمان حکیم)) و بخشی از اندرزهای مهم این مرد الهی در زمینه توحید و مبارزه با شرک به میان آمده ، و مسائل مهم اخلاقی که در اندرزهای لقمان به فرزندش منعکس است نیز بازگو شده است .

این اندرزهای دهگانه که در طی شش آیه بیان شده هم مسائل اعتقادی را به طرز جالبی بیان می کند، و هم اصول و وظایف دینی ، و هم مباحث اخلاقی را.

در اینکه ((لقمان)) که بود؟ و چه ویژگیهایی داشت؟ در بحث نکات بخواست خدا سخن خواهیم گفت ، ولی در اینجا همین اندازه می گوئیم که قرائن نشان می دهد او پیامبر نبود، بلکه مردی بود وارسته و مهذب که در میدان مبارزه با هوای نفس پیروز شده ، و خداوند نیز چشمه های علم و حکمت را در قلب او گشوده بود.

در عظمت مقام او همین بس که خدا اندرزهایش را در کنار سخنان خود قرار داده ، و در لابلاي آیات قرآن ذکر فرموده است ، آری هنگامی که قلب انسان بر اثر پاکی و تقوی به نور

حکمت روشن گردد، سخنان الهی بر زبانش جاری می شود و همان می گوید که خدا می

گوید، و آن گونه می اندیشد که خدا می پسندد!

با این توضیح کوتاه به تفسیر آیات باز می گردیم .

در نخستین آیه می فرماید: ((ما به لقمان حکمت دادیم ، و به او گفتیم که برای خدا

شکرگزاری کن ، چرا که هر کس شکر نعمت او را ادا کند، به سود خویش شکر کرده ، و هر

کس کفران کند، زیانی به خدا نمی رساند، چرا که خداوند، بی نیاز و ستوده است)) (و لقد

آتینا لقمان الحکمة ان اشکر لله و من یشکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان الله غنی حمید).

در اینکه ((حکمت)) چیست ؟ باید گفت برای ((حکمت)) معانی فراوانی ذکر کرده اند، مانند

((شناخت اسرار جهان هستی)) و ((آگاهی از حقایق قرآن)) و ((رسیدن به حق از نظر گفتار و

عمل)) و ((معرفت و شناسائی خداوند)).

اما همه این معانی را می توان یکجا جمع کرده و در تفسیر حکمت چنین گفت: حکمتی که

قرآن از آن سخن می گوید و خداوند به لقمان عطا فرموده بود ((مجموعه ای از معرفت و علم

، و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت)) بوده است .

در حدیثی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم: که در تفسیر این آیه برای ((هشام

بن حکم)) فرمود: ((مراد از حکمت ، فهم و عقل است)).

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: اوتی معرفة امام زمانه : ((حکمت این است که لقمان نسبت به امام و رهبر الهی عصر خود آگاهی داشت)).

روشن است هر یک از اینها یکی از شاخه های مفهوم وسیع حکمت محسوب می شود و با هم منافاتی ندارد.

به هر حال ((لقمان)) به خاطر داشتن این حکمت به شکر پروردگارش پرداخت او هدف نعمتهای الهی و کاربرد آن را می دانست ، و درست آنها را در همان هدفی که برای آن آفریده شده بودند به کار می بست ، و اصلا حکمت همین است :

((به کار بستن هر چیز در جای خود)) بنابراین ((شکر)) و ((حکمت)) به یک نقطه باز می گردند.

در آیه ، ضمنا نتیجه ((شکران)) و ((کفران)) نعمتها به این صورت بیان شده که ((شکر نعمت به سود خود انسان)) و ((کفران نعمت نیز به زیان خود او است)) چرا که خداوند از همگان بی نیاز است ، اگر همه ممکنات ، شکرگزاری کنند چیزی بر عظمتش افزوده نمی شود، و ((اگر جمله کاینات کافر گردند، بر دامن کبریاش نشیند گرد))!

((لام)) در جمله ان اشکر لله لام اختصاص است و ((لام)) در لئفسه لام نفع است بنابراین سود شکرگزاری که همان دوام نعمت ، و افزایش آن ، به اضافه ثواب آخرت است عائد خود انسان می شود، همانگونه که زیان کفران فقط دامان خودش را می گیرد.

تعبیر به ((غنی حمید))، اشاره به این است که شکر گزار در برابر افراد عادی یا چیزی به بخشنده نعمت می دهد، و یا اگر چیزی نمی دهد با ستایش او مقامش را در انظار مردم بالا می برد، ولی در مورد خداوند هیچیک از این دو

معنی ندارد، او از همگان بی نیاز است ، و شایسته ستایش همه ستایشگران ، فرشتگان حمد او می گویند و تمام ذرات موجودات به تسبیح و حمد او مشغولند و اگر انسانی به زبان قال ، کفران کند، کمترین اثری ندارد، حتی ذرات وجود خودش به زبان حال مشغول حمد و ثنای اویند!

قابل توجه است که ((شکر)) با ((صیغه مضارع)) که نشانه تداوم و استمرار است بیان شده ، و ((کفر)) با ((صیغه ماضی)) که حتی بر یک مرتبه نیز صادق است ، اشاره به اینکه کفران حتی برای یکبار ممکن است عواقب دردناکی بار آورد، اما شکرگزاری لازم است و مستمر و مداوم باشد، تا انسان مسیر تکاملی خود را طی کند.

بعد از معرفی لقمان و مقام علم و حکمت او به نخستین اندرز وی که در عین حال مهمترین توصیه به فرزندش می باشد اشاره کرده چنین می فرماید:

((به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش، در حالی که او را موعظه می کرد، گفت :
پسرم هیچ چیز را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است)) (و اذ قال لقمان لابنه و
هو يعظه يا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم).

حکمت لقمان ایجاب می کند که قبل از هر چیز به سراغ اساسی ترین مساله عقیدتی برود و آن
مسئله ((توحید)) است ، توحید در تمام زمینه ها و ابعاد، زیرا هر حرکت تخریبی و ضد الهی از
شرک سرچشمه می گیرد، از دنیا پرستی مقام پرستی ، هوا پرستی ، و مانند آن که هر کدام
شاخه ای از شرک محسوب می شود.

همانگونه که اساس تمام حرکت های صحیح و سازنده ، توحید است ، تنها دل به خدا بستن و سر
بر فرمان او نهادن و از غیر او بریدن و همه بتها را در آستان
کبرائی او در هم شکستن !

قابل توجه اینکه لقمان حکیم ، دلیل بر نفی شرک را این ذکر می کند که شرک ظلم عظیم
است ، آن هم با تعبیری که از چند جهت ، تاءکید در بر دارد.

و چه ظلمی از این بالاتر که هم در مورد خدا انجام گرفته که موجود بی ارزشی را همتای او
قرار دهند، و هم درباره خلق خدا که آنها را به گمراهی بکشاند و با اعمال جنایتبار خود آنها را
مورد ستم قرار دهند، و هم درباره خویشان که از اوج عزت عبودیت پروردگار به قعر دره ذلت
پرستش غیر او ساقط کنند!

دو آیه بعد در حقیقت جمله های معترضه ای است که در لابلای اندرزه های لقمان از سوی خداوند بیان شده است ، اما معترضه نه به معنی بی ارتباط، بلکه به معنی سخنان الهی که ارتباط روشنی با سخنان لقمان دارد، زیرا در این دو آیه ، بحث از نعمت وجود پدر و مادر و زحمات و خدمات و حقوق آنها است و قرار دادن شکر پدر و مادر در کنار شکر ((الله)).

بعلاوه تاء کیدی بر خالص بودن اندرزه های لقمان به فرزندش نیز محسوب می شود چرا که پدر و مادر با این علاقه وافر و خلوص نیت ممکن نیست جز خیر و صلاح فرزند را در اندرزه هایشان بازگو کنند.

نخست می فرماید: ((ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم)) (و وصینا الانسان بوالدیه).

آنگاه به زحمات فوق العاده مادر اشاره کرده می گوید: ((مادرش او را حمل کرد در حالی که هر روز ضعف و سستی تازه ای بر ضعف او افزوده می شد)) (حملته امه وهنا علی وهن).

این مسأله از نظر علمی ثابت شده ، و تجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی می شوند، چرا که شیره جان و مغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص می دهند، و از تمام مواد حیاتی وجود خود بهترینش را تقدیم او می دارند.

به همین دلیل ، مادران در دوران بارداری گرفتار کمبود انواع ویتامینها می شوند که اگر جبران نگردد ناراحتیهائی برای آنها به وجود می آورد، حتی این مطلب در دوران رضاع و شیر دادن نیز ادامه می یابد، چرا که ((شیر، شیره جان مادر است)).

لذا به دنبال آن می افزاید: ((پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است)) (و فاصله فی عامین).

همانگونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است ((و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین)): ((مادران فرزندانشان را دو سال تمام شیر می دهند)) (بقره - ۲۳۳).

البته منظور دوران کامل شیرخوارگی است هر چند ممکن است گاهی کمتر از آن انجام شود.

به هر حال مادر در این ۳۳ ماه (دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگترین فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی ، و هم از نظر جسمی ، و هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می دهد.

جالب اینکه در آغاز توصیه درباره هر دو می کند ولی به هنگام بیان زحمات و خدمات تکیه روی زحمات مادر می نماید تا انسان را متوجه ایثارگریها و حق عظیم او می سازد.

سپس می گوید: ((توصیه کردم که هم شکر مرا بجای آور و هم شکر پدر و مادرت را)) (ان اشکر لی و لوالدیک).

شکر مرا بجا آور که خالق و منعم اصلی توام و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده ام و هم شکر پدر و مادرت را که واسطه این فیض و عهده دار انتقال نعمتهای من به تو می باشند.

و چقدر جالب و پر معنی است که شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته .

و در پایان آیه بالحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست می فرماید: ((بازگشت همه شما به سوی من است)) (الی المصیر).

آری اگر در اینجا کوتاهی کنید در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می گیرد و مو به مو حساب می شود، باید از عهده حساب الهی در مورد شکر نعمتهایش ، و همچنین در مورد شکر نعمت وجود پدر و مادر و عواطف پاک و بی آرایش آنها بر آئید.

بعضی از مفسران در اینجا به نکته ای توجه کرده اند که در قرآن مجید تاء کید بر رعایت حقوق پدر و مادر کرارا آمده است ، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که یک عادت شوم و زشت استثنائی در عصر جاهلیت بوده است).

این به خاطر آن است که پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی سپارند، در حالی که زیاد دیده شده است که فرزندان ، پدر و مادر را مخصوصا به هنگام پیری و از کار افتادگی فراموش می کنند، و این دردناکترین حالت برای آنها و بدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می شود.

و از آنجا که توصیه به نیکی در مورد پدر و مادر ممکن است این توهم را برای بعضی ایجاد کند که حتی در مسأله عقائد و کفر و ایمان ، باید با آنها مماشات کرد، در آیه بعد می افزاید: ((هرگاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که از آن (حداقل) آگاهی نداری ، از آنها اطاعت مکن)) (و ان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما).

هرگز نباید رابطه انسان و پدر و مادرش ، مقدم بر رابطه او با خدا باشد، و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد.

تعبیر به ((جاهداک)) اشاره به این است که پدر و مادر گاه به گمان اینکه سعادت فرزند را می خواهند، تلاش و کوشش می کنند که او را به عقیده انحرافی خود بکشانند، و این در مورد همه پدران و مادران دیده می شود.

وظیفه فرزندان این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند، و استقلال فکری خود را حفظ کرده ، عقیده توحید را با هیچ چیز معاوضه نکنند.

ضمناً جمله ((مالیس لک به علم)) (چیزی که به آن علم و آگاهی نداری) اشاره به این است که اگر فرضاً دلائل بطلان شرک را نادیده بگیریم ، حداقل دلیلی بر اثبات آن نیست ، و هیچ شخص بهانه جوئی نیز نمی تواند دلیلی بر اثبات شرک اقامه کند.

از این گذشته اگر شرک حقیقی داشت ، باید دلیلی بر اثبات آن وجود داشته باشد، و چون دلیلی بر اثبات آن نیست خود دلیلی بر بطلان آن می باشد.

باز از آنجا که ممکن است ، این فرمان ، این توهم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر شرک ، باید شدت عمل و بی حرمتی به خرج داد، بلا فاصله اضافه می کند که عدم اطاعت آنها در مسأله کفر و شرک ، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست بلکه در عین حال ((با آنها در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن)) (و صاحبهما فی الدنيا معروف).

از نظر دنیا و زندگی مادی با آنها مهر و محبت و ملاحظت کن ، و از نظر اعتقاد و برنامه های مذهبی ، تسلیم افکار و پیشنهادهای آنها نباش ، این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر، در آن جمع است .

لذا بعدا می افزاید: ((راه کسانی را پیروی کن که به سوی من باز گشته اند)) راه پیامبر و مؤمنان راستین (و اتبع سبیل من اناب الی).

چرا که بعد از آن ((بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه در دنیا عمل می کردید آگاه می سازم)) و بر طبق آن پاداش و کیفر می دهم (ثم الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون).

نفی و اثباتهای پی در پی ، و امر و نهی ها در آیات فوق ، برای این است که مسلمانان در این گونه مسائل که در بدو نظر تضادی در میان انجام دو وظیفه لازم تصور می شود خط اصلی را

پیدا کنند، و بدون کمترین افراط و تفریط، در مسیر صحیح قرار گیرند، و این دقت و ظرافت قرآن در این ریزه کاریها، از چهره های فصاحت و بلاغت عمیق آن است.

به هر حال آیه فوق کاملا شبیه چیزی است که در آیه ۸ سوره عنکبوت آمده است که می

گوید: **ووصينا الانسان بوالديه حسنا و ان جاهداك لشرک بی ما لیس لك به علم فلا تطعهما الی مرجعکم فانبتکم بما کنتم تعملون** .

و درباره آن شان نزولی در بعضی از تفاسیر نقل شده است که در ذیل آیه ۸ سوره عنکبوت آوردیم .

آیه و ترجمه ۱۶ تا ۱۹

يَبْنِيَّانَهَا إِن تَك مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۱۶)

يَبْنِيَّانَهَا إِن تَك مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ وَ أَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِن ذَلِك مِّنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۷)

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (۱۸)

وَ اقْصِدْ فِي مَشِيكَ وَ اغْضُضْ مِّنْ صَوْتِكَ إِن أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹) ترجمه :

۱۶ - پسرم! اگر باندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمانها و زمین قرار گیرد خداوند آنرا (در قیامت برای حساب) می آورد، خداوند دقیق و آگاه است.

۱۷ - پسرم! نماز را بر پا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصائبی که به تو می رسد با استقامت و شکیبا باش که این از کارهای مهم و اساسی

۱۸ - (پسرم!) با بی اعتنائی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.

۱۹ - (پسرم!) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزین) که زشتترین صداها صدای خران است.

تفسیر:

همچون کوه بایست و با مردم خوش رفتاری کن!

نخستین اندرز لقمان پیرامون مساله توحید و مبارزه با شرک بود، دومین اندرز او در باره حساب اعمال و معاد است که حلقه مبدء و معاد را تکمیل می کند.

می گوید: ((پسرم! اگر اعمال نیک و بد، حتی به اندازه سنگینی خردلی باشد، در درون صخره ای یا در گوشه ای از آسمان یا درون زمین جای گیرد، خدا آن را در دادگاه قیامت حاضر می

کند، و حساب آن را می رسد چرا که خداوند دقیق و آگاه است)) (یا بنی انها ان تک مثقال حبه من خردل فتکن فی صخره او فی السماوات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خیر).

((خردل)) گیاهی است که دارای دانه های سیاه بسیار کوچکی است که در کوچکی و حقارت ضرب المثل می باشد.

اشاره به اینکه اعمال نیک و بد هر قدر کوچک و کم ارزش ، و هر قدر مخفی و پنهان باشد، همانند خردلی که در درون سنگی در اعماق زمین ، یا در گوشه ای از آسمانها مخفی باشد، خداوند لطیف و خیر که از تمام موجودات کوچک و بزرگ و صغیر و کبیر در سراسر عالم هستی آگاه است آن را برای حساب ، و پاداش و کیفر حاضر می کند، و چیزی در این دستگاه گم نمی شود!

ضمیر در ((انها)) به ((حسنات و سیئات و اعمال نیک و بد)) باز می گردد.

توجه به این آگاهی پروردگار از اعمال انسان ، و محفوظ ماندن همه نیکیها و بدیها در کتاب علم پروردگار و نبود نشدن چیزی در این عالم هستی ، خمیر مایه همه اصلاحات فردی و اجتماعی است و نیروی محرک قوی به سوی خیرات و باز دارنده مؤثر از شرور و بدیها است .

ذکر ((سماوات)) و ((ارض)) بعد از بیان ((صخره)) در حقیقت از قبیل ذکر عام بعد از خاص است .

در حدیثی که در ((اصول کافی)) از ((امام باقر)) (علیه السلام) نقل شده می خوانیم: اتقوا المحقرات من الذنوب، فان لها طالبا، يقول احدكم اذنب و استغفر، ان الله عز وجل يقول سنكتب ما قدموا و آثارهم و كل شیء احصیناه فی امام مبین، و قال عز وجل: انها ان تک مثقال حبه من خردل فتکن فی صخره او فی السماوات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر:

((از گناهان کوچک پرهیزید چرا که سرانجام کسی از آن باز خواست می کند، گاهی بعضی از شما می گویند ما گناه می کنیم و به دنبال آن استغفار می نمائیم، در حالی که خداوند عز وجل می گوید: ما تمام آنچه آنها از پیش فرستاده اند و همچنین آثارشان را، و همه چیز را در لوح محفوظ احصا کرده ایم، و نیز فرموده: اگر اعمال نیک و بد حتی به اندازه سنگینی دانه خردلی باشد در دل صخره ای یا در گوشه ای از آسمان یا اندرون زمین، خدا آن را حاضر می کند چرا که خداوند لطیف و خبیر است)).

بعد از تحکیم پایه های مبدء و معاد که اساس همه اعتقادات مکتبی است به مهمترین اعمال یعنی مسأله نماز پرداخته، می گوید:

((پسرم نماز را بر پا دار)) (یا بنی اقم الصلوه).

چرا که نماز مهمترین پیوند تو با خالق است، نماز قلب تو را بیدار و روح تو را مصفی، و زندگی تو را روشن می سازد.

آثار گناه را از جانت می شوید، نور ایمان را در سرای قلبت پرتوافکن می دارد، و تو را از فحشاء و منکرات باز می دارد.

بعد از برنامه نماز به مهمترین دستور اجتماعی یعنی امر به معروف و نهی از منکر پرداخته می گوید: ((مردم را به نیکیها و معروف دعوت کن و از منکرات و زشتیها باز دار)) (و اءمر بالمعروف و انه عن المنکر).

و بعد از این سه دستور مهم عملی به مساله صبر و استقامت که در برابر ایمان همچون سر نسبت به تن است، پرداخته می گوید: ((در برابر مصائب و مشکلاتی که بر تو وارد می شود، صابر و شکیبا باش که این از وظائف حتمی و کارهای اساسی هر انسانی است)) (و اصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور).

مسلم است که در همه کارهای اجتماعی مخصوصا در برنامه امر به معروف و نهی از منکر، مشکلات فراوانی وجود دارد، و سود پرستان سلطه جو، و گنهکاران آلوده و خودخواه، به آسانی تسلیم نمی شوند، و حتی در مقام اذیت و آزار، و متهم ساختن آمران به معروف و ناهیان از منکر بر می آیند که بدون صبر و استقامت و شکیبائی هرگز نمی توان بر این مشکلات پیروز شد.

((عزم)) به معنی اراده محکم است و تعبیر به ((عزم الامور)) در اینجا یا به معنی کارهایی است که دستور مؤ کد از سوی پروردگار به آن داده شده است و یا کارهایی که انسان باید نسبت به

آن عزم آهنین و تصمیم راسخ داشته باشد، و هر کدام از این دو معنی باشد اشاره به اهمیت آنست .

تعبیر ((ذلك)) اشاره به صبر و شکیبائی است و این احتمال نیز وجود دارد که به همه اموری که در آیه فوق ذکر شده ، از جمله نماز و امر به معروف و نهی

از منکر، باز گردد، ولی در بعضی دیگر از آیات قرآن این تعبیر بعد از مساله صبر مطرح شده که احتمال اول را تقویت می کند.

سپس لقمان به مسائل اخلاقی در ارتباط با مردم و خویشان پرداخته ، نخست تواضع و فروتنی و خوشروئی را توصیه کرده می گوید: ((با بی اعتنائی از مردم روی مگردان)) (و لا تصعر خدك للناس).

((و مغرورانه بر روی زمین راه مرو)) (و لا تمش فی الارض مرحا).
((چرا که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی دارد)) (ان الله لا یحب کل مختال فخور).

((تصعر)) از ماده ((صعر)) در اصل یکنوع بیماری است که به شتر دست می دهد و گردن خود را کج می کند.

((مرح)) (بر وزن فرح) به معنی غرور و مستی ناشی از نعمت است

((مختال)) از ماده ((خیال))، و ((خیلاء)) به معنی کسی است که با یک سلسله تخیلات و پندارها خود را بزرگ می بیند.

((فخور)) از ماده ((فخر)) به معنی کسی است که نسبت به دیگران فخر فروشی می کند (تفاوت مختال و فخور در این است که اولی اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی است، و دومی به اعمال کبر آمیز خارجی است).

و به این ترتیب لقمان حکیم در اینجا از دو صفت بسیار زشت ناپسند که مایه از هم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می کند: یکی تکبر و بی اعتنائی، و دیگر غرور و خودپسندی است که هر دو در این جهت مشترکند که انسان را در عالمی از توهم و پندار و خود برترینی فرو می برند، و رابطه او را از دیگران قطع می کنند.

مخصوصاً با توجه به ریشه لغوی ((صعر)) روشن می شود که این گونه صفات یکنوع بیماری روانی و اخلاقی است، یکنوع انحراف در تشخیص و تفکر است، و گر نه یک انسان سالم از نظر روح و روان هرگز گرفتار اینگونه پندارها و تخیلات نمی شود.

ناگفته پیداست که منظور ((لقمان))، تنها مساله روی گرداندن از مردم و یا راه رفتن مغرورانه نیست، بلکه منظور مبارزه با تمام مظاهر تکبر و غرور است اما از آنجا که این گونه صفات قبل از هر چیز خود را در حرکات عادی و روزانه نشان می دهد، انگشت روی این مظاهر خاص گذارده است.

در آیه بعد دو برنامه دیگر اخلاقی را که جنبه اثباتی دارد - در برابر دو برنامه گذشته که جنبه نفی داشت - بیان کرده می گوید: ((پسرم! در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن)) (و اقصا فی مشیک).

((و در سخن گفتنت نیز رعایت اعتدال نما و از صدای خود بکاه و فریاد مزن)) (و اغضض من صوتک).

((چرا که زشت ترین صداها صدای خران است!)) (ان انکر الاصوات لصوت الحمیر).

در واقع در این دو آیه از دو صفت، نهی، و به دو صفت، امر شده:

((نهی)) از ((خود برترینی))، و ((خودپسندی))، که یکی سبب می شود انسان نسبت به بندگان خدا تکبر کند، و دیگری سبب می شود که انسان خود را در حد کمال پندارد، و در نتیجه درهای تکامل را بروی خود ببندد هر چند خود را با دیگری مقایسه نکند.

گر چه این دو صفت غالباً تواءمند، و ریشه مشترک دارند ولی گاه از هم جدا می شوند.

و ((امر)) به رعایت اعتدال در ((عمل)) و ((سخن))، زیرا تکیه روی اعتدال در راه رفتن یا آهنگ صدا در حقیقت به عنوان مثال است.

و برآستی کسی که این صفات چهارگانه را دارد انسان موفق و خوشبخت و پیروزی است، در میان مردم محبوب، و در پیشگاه خدا عزیز است.

قابل توجه اینکه ممکن است در محیط زندگی ما صداهائی ناراحت کننده تر از صدای خران باشد (مانند صدای کشیده شدن بعضی از قطعات فلزات به یکدیگر که انسان به هنگام شنیدنش احساس می کند، گوشت اندامش فرو می ریزد!) ولی بدون شک این صداها جنبه عمومی و همگانی ندارد. بعلاوه ناراحت کننده بودن با زشت تر بودن فرق دارد، آنچه به راستی از صداهاى معمولی که انسان می شنود از همه زشتتر است همان صدای الاغ می باشد، که نعره ها و فریادهای مغروران و ابلهان به آن تشبیه شده است.

نه تنها زشتی از نظر بلندی صدا و طرز آن، بلکه گاه به جهت بی دلیل بودن، چرا که به گفته بعضی از مفسران صدای حیوانات دیگر غالباً به واسطه نیازی است، اما این حیوان گاهی بی جهت و بدون هیچگونه نیاز و بی هیچ مقدمه فریاد را وقت و بی وقت سر می دهد!

و شاید به همین دلیل است که در بعضی از روایات نقل شده که هر گاه صدای الاغ بلند می شود شیطانی را دیده است.

بعضی گفته اند فریاد هر حیوانی تسبیح خدا است جز صدای الاغ!

به هر حال از همه این سخنها که بگذریم زشت بودن این صدا از میان صداها نیاز به بحث و گفتگو ندارد.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده این آیه به عطسه ای که با صوت بلند ادا می شود، و یا داد و فریاد به هنگام سخن گفتن تفسیر گردیده در حقیقت بیان مصداق روشنی از آن است .

آیه و ترجمه ۲۰ تا ۲۴

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ (۲۰)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَنْتَعِ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱)

وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲)

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۳)

نَمَتَّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ غَلِيظٍ (۲۴)

ترجمه :

۲۰ - آیا ندیدی خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده و نعمتهای خود را

- چه نعمتهای ظاهر و چه نعمتهای باطن - بر شما گسترده و افزون ساخته است؟ ولی بعضی از

مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنی در باره خدا مجادله می کنند.

۲۱ - هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، می گویند: نه، ما از

چیزی پیروی می کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم! آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به

عذاب آتش فروزان کند (باز هم تبعیت می کنند)؟!

۲۲ - کسی که روح خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکو کار باشد به دستگیره محکمی

چنگ زده (و به تکیه گاه مطمئنی تکیه کرده است) و عاقبت همه کارها به سوی خدا است.

۲۳ - و کسی که کافر شود کفر او تو را غمگین نسازد، بازگشت همه آنها به سوی ما است، و

ما آنها را از اعمالی که انجام داده اند (و نتایج شوم آن) آگاه خواهیم ساخت، خداوند از آنچه

در درون سینه ها است آگاه است.

۲۴ - ما کمی از متاع دنیا را در اختیار آنان می گذاریم سپس آنها را مجبور به تحمل عذاب

شدید می کنیم.

تفسیر:

تکیه گاه مطمئن!

بعد از پایان اندرزهای دهگانه لقمان در زمینه مبدء و معاد و راه و رسم زندگی و برنامه های

اجتماعی و اخلاقی قرآن برای تکمیل آن به سراغ بیان نعمتهای الهی می رود تا حس

شکرگزاری مردم را برانگیزد، شکری که سرچشمه ((معرفة الله)) و انگیزه اطاعت فرمان او می

شود.

روی سخن را به همه انسانها کرده می گوید: ((آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین

است مسخر فرمان شما کرد که در مسیر منافع و سود شما حرکت کنند))؟ (الم تر و ان الله سخر

لكم ، ما فى السموات و ما فى الارض).

تسخیر موجودات آسمانی و زمینی برای انسان مفهوم وسیعی دارد که هم شامل اموری می شود که در قبضه اختیار او است و با میل و اراده اش در مسیر منافع خود به کار می گیرد، مانند بسیاری از موجودات زمینی، یا اموری که در اختیار انسان نیست اما خداوند آنها را مامور ساخته که به انسان خدمت کند، همچون خورشید و ماه.

بنابر این، همه موجودات مسخر فرمان خدا در طریق سود انسانها هستند خواه مسخر فرمان انسان باشند یا نه، و به این ترتیب لام در ((لکم)) به اصطلاح لام منفعت است.

سپس می افزاید: ((خداوند نعمتهای خود را - اعم از نعمتهای ظاهر و باطن - بر شما گسترده و افزون ساخت)) (و اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه).

((اسبغ)) از ماده ((سبغ)) (بر وزن صبر) در اصل به معنی پیراهن یا زره گشاد و وسیع و کامل است، سپس به نعمت گسترده و فراوان نیز اطلاق شده است.

در اینکه منظور از نعمتهای ((ظاهر)) و ((باطن)) در این آیه چیست؟ مفسران بسیار سخن گفته اند.

بعضی نعمت ((ظاهر)) را چیزی می دانند که برای هیچکس قابل انکار نیست همچون آفرینش و حیات و انواع روزیها، و نعمتهای ((باطن)) را اشاره به اموری می دانند که بدون دقت و مطالعه قابل درک نیست (مانند بسیاری از قدرتهای روحی و غرائز سازنده).

بعضی نعمت ((ظاهر)) را اعضای ظاهر و نعمت ((باطن)) را قلب شمرده اند.

بعضی دیگر نعمت ((ظاهر)) را زیبایی صورت و قامت راست و سلامت اعضاء و نعمت ((باطن)) را ((معرفه الله)) دانسته اند.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که ((ابن عباس)) از آن حضرت در این زمینه سؤال کرد، فرمود: ((ابن عباس! نعمت ظاهر اسلام است، و آفرینش کامل و منظم تو بوسیله پروردگار و روزی هائی که به تو ارزانی داشته.

و اما نعمت باطن، پوشاندن زشتیهای اعمال تو و رسوا نکردنت در برابر مردم است)).

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: ((نعمت آشکار، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و معرفه الله و توحید است که پیامبر آورده، و اما نعمت پنهان، ولایت ما اهل بیت و پیمان دوستی با ما است)).

ولی در حقیقت هیچگونه منافاتی در میان این تفسیرها وجود ندارد و هر کدام یکی از مصداقهای روشن نعمت ظاهر و باطن را بیان می کند، بی آنکه مفهوم گسترده آن را محدود سازد.

و در پایان آیه از کسانی سخن می گوید که نعمتهای بزرگ الهی را که از درون و برون، انسان را احاطه کرده، کفران می کنند، و به جدال و ستیز در برابر حق برمی خیزند، می فرماید: ((بعضی از مردم هستند که در باره خداوند بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنی، مجادله می کنند)) (و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتاب منیر). و بجای اینکه

بخشنده آنهمه نعمتهای آشکار و نهان را بشناسند، رو به سوی شرک و انکار، از سر جهل و لجاجت می آورند.

در اینکه فرق در میان ((علم)) و ((هدایت)) و ((کتاب منیر)) چیست؟ شاید بهترین بیان این باشد که ((علم)) اشاره به ادراکاتی است که انسان از طریق عقل و خرد خویش درک می کند، و ((هدی)) اشاره به معلمان و رهبران الهی و آسمانی و دانشمندانی است که می توانند در این مسیر دست او را بگیرند و به سر منزل مقصود برسانند، و منظور از ((کتاب منیر)) کتابهای آسمانی می باشد که از طریق وحی، قلب و جان انسان را پر فروغ می سازند.

در حقیقت این گروه لجوج نه خود دانشی دارند، و نه به دنبال راهنما و رهبری هستند، و نه از وحی الهی استمداد می جویند، و چون راه هدایت در این سه امر منحصر است لذا با ترک آنها به وادی گمراهی و وادی شیاطین کشیده شده اند.

آیه بعد به منطق ضعیف و سست این گروه گمراه اشاره کرده می گوید: ((هنگامی که به آنها گفته شود، از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید می گویند: نه، ما از چیزی پیروی می کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم))! (و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا عليه آباءنا).

و از آنجا که پیروی از نیاکان جاهل و منحرف، جزء هیچ یک از طرق سه گانه هدایت آفرین فوق نیست، قرآن از آن به عنوان راه شیطانی یاد کرده می فرماید: ((آیا حتی اگر شیطان آنها را

دعوت به عذاب آتش فروزان کند باز هم باید از او تبعیت کنند؟! (او لو كان الشيطان يدعوهم الى عذاب السعير).

در حقیقت قرآن در اینجا پوشش پیروی از سنت نیاکان را که ظاهری فریبنده دارد کنار می زند و چهره واقعی عمل آنها را که همان پیروی از شیطان در مسیر آتش دوزخ و جهنم است آشکار می سازد.

آری رهبری شیطان به تنهایی کافی است که انسان با آن مخالفت کند، هر چند در لفافه های دعوت به سوی حق بوده باشد که مسلماً یک پوشش انحرافی است و دعوت به سوی آتش دوزخ نیز به تنهایی کافی برای مخالفت است هر چند دعوت کننده مجهول الحال باشد، حال اگر دعوت کننده شیطان و دعوتش به سوی آتش افروخته جهنم باشد تکلیف روشن است .

آیا هیچ عاقلی دعوت پیامبران الهی را به سوی بهشت رها می کند و به دنبال دعوت شیطان به سوی جهنم می رود؟!

سپس به بیان حال دو گروه مؤمن خالص و کفار آلوده پرداخته ، آنها را در مقایسه با یکدیگر و مقایسه با آنچه در مورد پیروان شیطان و مقلدان کور و کر نیاکان بیان کرده ، مورد توجه قرار می دهد، می گوید: ((کسی که قلب و جان خود را تسلیم خدا کند و در آستان پروردگار سر تسلیم و اطاعت فرود آورد در حالی که محسن و نیکوکار باشد به دستگیره محکمی چنگ زده است)) (و من یسلم وجهه الى الله و هو محسن فقد استمسک بالعروة الوثقی).

منظور از ((تسلیم وجه برای خدا)) در حقیقت اشاره به توجه کامل با تمام وجود به ذات پاک پروردگار است زیرا ((وجه)) (به معنی صورت) به خاطر آنکه شریفترین عضو بدن و مرکز مهمترین حواس انسانی است به عنوان کنایه از ذات او به کار می رود.

تعبیر به ((هو محسن)) از قبیل ذکر عمل صالح بعد از ایمان است. چنگ زدن به دستگیره محکم تشبیه لطیفی از این حقیقت است که انسان برای نجات از قعر دره مادیگری و ارتقاء به بلندترین قله های معرفت و معنویت و روحانیت نیاز به یک وسیله محکم و مطمئن دارد این وسیله چیزی جز ایمان و عمل صالح نیست، غیر آن، همه پوسیده و پاره شدنی و مایه سقوط و مرگ است، علاوه بر این آنچه باقی می ماند این وسیله است، و بقیه همه فانی و نابود شدنی است.

و لذا در پایان آیه می فرماید: ((عاقبت همه کارها به سوی خدا است)) (و الی الله عاقبة الامور). در حدیثی که در تفسیر برهان از طرق اهل سنت از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از پیامبر گرامی اسلام نقل شده چنین آمده: سیکون بعدی فتنه مظلمه، الناجی منها من تمسک بالعروة الوثقی، فقیل یا رسول الله و ما العروة الوثقی؟ قال ولایة سید الوصیین، قیل یا رسول الله و من سید الوصیین؟ قال: امیر المؤمنین، قیل یا رسول الله و من امیر المؤمنین؟ قال مولی المسلمین و اما مهم بعدی، قیل یا رسول الله و من مولی المسلمین و امامهم بعدک؟ قال: اخی علی بن ابی طالب (علیه السلام): ((بعد از من فتنه ای تاریک و ظلمانی خواهد بود تنها کسانی

از آن رهائی می یابند که به عروه الوثقی چنگ زنند، عرض کردند: ای رسول خدا عروه الوثقی چیست؟ فرمود: ولایت سید اوصیاء است.

عرض کردند یا رسول الله سید اوصیاء کیست؟ فرمود: امیر مؤمنان.

عرض کردند امیر مؤمنان کیست؟ فرمود مولای مسلمانان و پیشوای آنان بعد از من، باز برای اینکه پاسخ صریحتری بگیرند عرض کردند او کیست؟ فرمود: برادرم علی بن ابی طالب (علیه السلام)

روایات دیگری نیز در همین زمینه که منظور از ((عروه الوثقی)) دوستی اهل بیت (علیهم السلام) یا دوستی آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) یا امامان از فرزندان حسین (علیه السلام) است نقل شده.

بارها گفته ایم که این تفسیرها بیان مصداقهای روشن است، و منافات با مصادیق دیگری همچون توحید و تقوی و مانند آن ندارد.

سپس به بیان حال گروه دوم پرداخته می گوید: ((کسی که کافر شود و این حقایق روشن را انکار کند، کفر او تو را غمگین نسازد)) (و من کفر فلا یحزنک کفره).

چرا که تو وظیفه ات را به خوبی انجام داده ای، او است که بر خویشان ظلم و ستم می کند.

این گونه تعبیرات که در قرآن مجید مکرر آمده است نشان می دهد که پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از اینکه مشاهده می کرد گروهی جاهل و لجوج، راه خدا را با اینهمه دلائل روشن و نشانه های واضح، ترک می گویند و به بیراهه سر می نهند، سخت رنج می برد، و آنقدر غمگین، و اندوهناک می شد که بارها خداوند او را دلداری می دهد، و چنین است راه و رسم یک رهبر دلسوز.

و نیز نگران مباش که گروهی در دنیا با اینکه کفر می ورزند و ظلم و ستم می کنند، از نعمتهای الهی متنعمند، و گرفتار مجازات نیستند، زیرا دیر نشده است ((بازگشت همه آنها به سوی ما است و ما آنها را از اعمالشان و نتایج تلخ و شوم آن، آگاه می سازیم)) (الینا مرجعهم فننبئهم بما عملوا).

نه تنها از اعمالشان آگاهیم که از نیات و اسرار درون دلهایشان نیز باخبریم ((زیرا خداوند از آنچه در درون سینه ها است آگاه است)) (ان الله علیم بذات الصدور).

این تعبیر که خداوند مردم را در قیامت از اعمالشان با خبر می سازد یا از آنچه در آن اختلاف داشتند با خبر می کند، در آیات فراوانی از قرآن مجید نازل شده است و با توجه به اینکه ((ننبئکم)) از ماده ((نبا)) می باشد، و ((نبا))

طبق آنچه راغب در مفردات آورده به خبری گفته می شود که محتوا و فایده مهمی دارد و صریح و آشکار و خالی از هر گونه کذب است، روشن می شود که این تعبیرات اشاره به آن

است که خداوند در قیامت چنان افشاگری از اعمال انسانها می کند که جای هیچگونه اعتراض و انکار برای کسی باقی نمی ماند، آنچه را مردم در این دنیا انجام می دهند و غالباً به دست فراموشی می سپارند، همه را مو به مو ظاهر می سازد، و برای حساب و جزا آماده می کند.

حتی آنچه در دل انسان می گذرد و هیچکس جز خدا از آن آگاه نیست، همه را به صاحبان آنها گوشزد می کند!

سپس می افزاید بهره آنها از زندگی دنیا تو را شگفت زده نکند، ((ما کمی از متاع دنیا در اختیار آنان می گذاریم - و متاع دنیا هر چه باشد کم و ناچیز است - سپس آنها را بالاجبار به عذاب شدید می کشانیم)) عذابی مستمر و دردناک (نمتعهم قليلا ثم نضطرهم الي عذاب غليظ).

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که آنها تصور نکنند، در این جهان از قبضه قدرت خداوند خارجند، خود او می خواهد آنها را برای آزمایش و اتمام حجت و مقاصدی دیگر آزاد بگذارد، و همین متاع قلیل به آنها نیز از سوی او است، و چقدر متفاوت است حال این گروه

که ذلیلانه و بالاجبار به عذاب غلیظ الهی کشانده می شوند با آنها که تمام وجودشان در اختیار خدا است و چنگ به عروۃ الوثقی زده اند، در دنیا پاک و نیکوکار زندگی می کنند و در آخرت در جوار رحمت الهی متنعمند.

آیه و ترجمه ۲۵ تا ۳۰

وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۵)

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۶)

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۷)

مَا خَلَقْتُمْ وَلَا بَعْتُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸)

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۹)

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَطْلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۳۰)

ترجمه :

۲۵ - هر گاه از آنها سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است مسلماً می گویند الله بگو الحمد لله (که خود شما معترفید) ولی اکثر آنها نمی دانند.

۲۶ - از آن خداست آنچه در آسمانها و زمین است ، چرا که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است .

۲۷- اگر آنچه روی زمین از درختان است قلم شوند، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریا به آن افزوده شود، اینها همه تمام می شوند اما کلمات خدا پایان نمی گیرد، خداوند عزیز و حکیم است .

۲۸- آفرینش و زندگی مجدد همه شما همانند یک فرد بیش نیست ، خداوند شنوا و بینا است

۲۹- آیا ندیدی که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می کند؟ و خورشید و ماه را مسخر شما ساخته ؟ و هر کدام تا سر آمد معینی بحرکت خود ادامه می دهند؟ خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است .

۳۰- اینها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است و آنچه غیر از او می خوانند باطل است و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است .

تفسیر:

ده وصف از اوصاف پروردگار

در شش آیه فوق مجموعه ای از صفات خداوند بیان شده است که در حقیقت ده صفت عمده یا ده اسم از اسماء الحسنی را بیان می کند:

++غنی ، حمید، عزیز، حکیم ، سمیع ، بصیر، خیر، حق ، علی و کبیر.

این از یک نظر، و از سوی دیگر در آیه نخست از ((خالقیت)) خداوند سخن می گوید و در آیه دوم از ((مالکیت مطلقه)) او در آیه سوم از ((علم بی انتهایش)) بحث می کند و در آیه چهارم و پنجم از ((قدرت نامتناهیش)) و در آخرین آیه نتیجه می گیرد کسی که دارای این صفات است ((حق)) است و غیر از او همه باطل و هیچ و پوچند.

با توجه به این بحث اجمالی، به شرح آیات باز گردیم:

نخست می فرماید: ((اگر از آنها سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است بطور قطع در پاسخ می گویند ((الله)) (و لئن سالتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله)).

این تعبیر که در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود (سوره عنکبوت آیه ۶۳۶۱، زمر ۳۸، زخرف ۹) از یک سو دلیل بر این است که مشرکان هرگز منکر توحید خالق نبودند، و نمی توانستند خالقیت را برای بتها قائل شوند، تنها به شرک در عبادت و شفاعت بتها معتقد بودند.

و از سوی دیگر دلیل بر فطری بودن توحید و تجلی این نور الهی در سرشت همه انسانها است.

سپس می گوید حال که آنها به توحید خالق معترفند: ((بگو حمد و ستایش مخصوص الله است که خالق همه چیز می باشد نه بتها که خود مخلوق اویند، ولی اکثر آنها نمی دانند و نمی فهمند که عبادت باید منحصر به خالق جهان باشد)) (قل الحمد لله بل اکثرهم لا يعلمون).

سپس به مساله ((مالکیت)) حق می پردازد چرا که بعد از ثبوت خالقیت نیاز به دلیل دیگری بر مالکیت او نیست ، می فرماید: ((از آن خدا است آنچه در آسمان و زمین است)) (لله ما فی السموات و ما فی الارض).

بدیهی است آن کس که ((خالق)) و ((مالک)) است مدبر امور جهان نیز می باشد و به این ترتیب بخشهای سه گانه توحید (توحید خالقیت ، توحید مالکیت و توحید ربوبیت) ثابت می گردد.

و کسی که چنین است از همه چیز بی نیاز و شایسته هر گونه ستایش است به همین دلیل در پایان آیه می افزاید: ((خداوند غنی و حمید است)) (ان الله هو الغنی الحمید).

او غنی علی الاطلاق ، و حمید از هر نظر است ، چرا که هر موهبتی در جهان است به او باز می گردد، و هر کس هر چه دارد از او دارد، و خزائن همه خیرات به دست او است و این دلیل زنده غنای او می باشد.

و از آنجا که ((حمد)) به معنی ستایش بر کار نیکی است که به اختیار از کسی سر می زند و هر نیکی در جهان می بینیم از سوی پروردگار است پس همه ستایشها از آن او است ، حتی اگر ما زیبایی گل را می ستائیم و جاذبه عشقهای ملکوتی را توصیف می کنیم و عظمت کار یک ایتارگر جانباز را ارج می نهیم باز در حقیقت او را می ستائیم که این زیبایی و آن جاذبه و عظمت نیز از او است ، پس او ((حمید علی الاطلاق)) است .

آیه بعد ترسیمی از علم بی پایان خدا است، که با ذکر مثالی بسیار گویا و رسا مجسم شده است

:

قبلا ذکر این نکته را لازم می دانیم که مطابق آنچه در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است:

((گروهی از یهود، هنگامی که پیرامون مساله روح از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال

کردند و قرآن در پاسخ آنها گفت: قل الروح من امر ربي و ما اوتیتم من العلم الا قليلا: ((روح

از فرمان پروردگار من است، و بهره شما از علم جز اندکی بیش نیست)) این سخن بر آنان

گران آمد و از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند که آیا این فقط در باره ما است،

فرمود: نه، همه را شامل می شود (حتی ما را).

ولی آنها افزودند ای محمد! تو در مورد خود گمان می کنی بهره کمی از علم داری در حالی

که قرآن به تو داده شده، و به ما هم تورات، در قرآنت آمده است ((کسی که حکمت به او

داده شده خیر کثیر به او داده شده است)) این سخنان با هم سازگار نیست!

در اینجا آیه و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام ... (آیه مورد بحث) نازل شد، و روشن

ساخت که علم انسان هر قدر هم گسترده باشد در برابر علم خداوند ذره بی مقداری بیش نیست

، و آنچه نزد شما بسیار است نزد خدا بسیار کم است.

نظیر این روایت را از طریق دیگری در ذیل آیه ۱۰۹ سوره کهف بیان کردیم.

به هر حال قرآن مجید برای ترسیم علم نامتناهی خداوند چنین می گوید: ((اگر آنچه روی زمین از درختان است قلم شوند، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریا بر این دریا افزوده شود، تا علم خدا را بنویسند، اینها همه تمام می شوند اما کلمات خدا پایان نمی گیرد، خداوند عزیز و حکیم است)) (و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمدہ من بعدہ سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم).

((یمدہ)) از ماده ((مداء)) به معنی مرکب یا ماده رنگینی است که با آن می نویسند، و در اصل از ((مد)) به معنی کشش گرفته شده زیرا خطوط به وسیله کشش قلم بر صفحه کاغذ پیدا می شود.

بعضی از مفسران معنی دیگری نیز برای آن نقل کرده اند و آن روغنی است که در چراغ می ریزند و سبب روشنائی چراغ است، و هر دو معنی در واقع به یک ریشه باز می گردد.

((کلمات)) جمع ((کلمه)) است و در اصل به معنی الفاظی است که انسان با آن سخن می گوید، سپس به معنی گسترده تری اطلاق شده، و آن هر چیزی است که می تواند بیانگر مطلبی باشد، و از آنجا که مخلوقات گوناگون این جهان هر کدام بیانگر ذات پاک خدا و علم و قدرت اویند، به هر موجودی ((کلمه الله))

اطلاق شده ، مخصوصا در مورد موجودات شریفتر و با عظمت تر، این تعبیر به کار رفته ، چنانکه در باره مسیح (علیه السلام) در آیه ۱۷۱ سوره نساء می خوانیم : انما المسيح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته (نظیر همین معنی در آیه ۴۵ سوره آل عمران نیز آمده است).

سپس به همین مناسبت ((کلمات الله)) به معنی علم و دانش پروردگار به کار رفته است .

اکنون باید درست بیندیشیم که برای نوشتن تمام معلومات یک انسان ، گاه یک قلم با مقداری مرکب کفایت می کند، حتی ممکن است با همین یک قلم انسانهای دیگری نیز مجموعه معلوماتشان را بر صفحه کاغذ بیاورند ولی قرآن می گوید: اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند، می دانیم گاه از یک درخت تنومند از ساقه و شاخه هایش ، هزاران بلکه میلیونها قلم به وجود می آید، و با در نظر گرفتن حجم عظیم درختان روی زمین و جنگلهائی که بسیاری از کوهها و دشتها را پوشانیده است ، و تعداد قلمهائی که از آن به وجود می آید، و همچنین اگر تمام اقیانوسهای روی زمین که تقریبا سه چهارم صفحه کره زمین را با عمق و ژرفای بسیار پوشانیده است مرکب شوند، چه وضع عجیبی را برای نوشتن ایجاد می کند و چقدر علوم و دانشها را با آن می توان نوشت .

مخصوصا با توجه به افزوده شدن هفت دریای دیگر به آن که هر کدام از آنها معادل تمام اقیانوسهای روی زمین باشد، و بالاخص با توجه به اینکه عدد هفت در اینجا به معنی تعداد نیست بلکه برای تکثیر است و اشاره به دریاهاى بی حساب می کند، روشن می شود که وسعت

دامنه علم خداوند تا چه حد گسترده است و تازه همه اینها پایان می گیرد و باز علوم او پایان نخواهد گرفت .

آیا ترسیمی برای بی نهایت از این جالبتر و زیباتر به نظر می رسد؟ این عدد به قدری زنده و گویا است که امواج فکر انسان را در افقهای بیکران و نامحدود با خود همراه می برد، و غرق در حیرت و ابهت می کند.

با توجه به این بیان گویا و روشن ، انسان احساس می کند که معلوماتش در برابر آنچه در علم خدا است همچون یک صفر در برابر بی نهایت است ، و شایسته است فقط بگوید: ((دانش من به آنجا رسیده که به نادانی خود پی برده ام)) حتی تشبیه به قطره و دریا برای بیان این واقعیت نارسا به نظر می رسد.

از جمله نکات لطیفی که در آیه به چشم می خورد این است که ((شجره)) به صورت مفرد، و ((اقلام)) به صورت جمع آمده ، تا بیانگر تعداد فراوان قلمهائی باشد که از یک درخت با تمام ساقه و شاخه هایش به وجود می آید.

و نیز تعبیر ((البحر)) به صورت مفرد و ((الف و لام جنس)) برای آن است که تمام اقیانوسهای روی زمین را شامل شود، بخصوص اینکه تمام اقیانوسهای جهان با هم مربوط و متصلند و در واقع در حکم یک دریای پهناورند.

و جالب اینکه در باره ((قلمها)) سخن از قلمهای اضافی و کمکی نمی کند اما در باره اقیانوسها سخن از هفت دریای دیگر به میان می آورد، چرا که به هنگام نوشتن قلم بسیار کم مصرف می شود آنچه بیشتر مصرف می گردد مرکب است .

انتخاب کلمه ((سبع)) (هفت) در لغت عرب برای تکثیر شاید از این نظر باشد که پیشینیان عدد کرات منظومه شمسی را هفت می دانستند (و در واقع آنچه از منظومه شمسی امروز نیز با چشم غیر مسلح دیده می شود هفت کره بیش نیست) و با توجه به اینکه ((هفته)) به صورت یک دوره کامل زمان هفت روز بیشتر نیست و تمام کره زمین را نیز به هفت منطقه تقسیم می کردند و نام هفت اقلیم بر آن گذارده بودند، روشن می شود که چرا هفت به عنوان یک عدد کامل در میان آحاد و برای بیان کثرت به کار رفته است .

بعد از ذکر علم بی پایان پروردگار، سخن از قدرت بی انتهای او به میان می آورد و می فرماید: ((آفرینش همه شما و نیز برانگیخته شدن شما بعد از مرگ همانند یک فرد بیش نیست ، خداوند شنوا و بینا است)) (ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحده ان الله سمیع بصیر).

بعضی از مفسران گفته اند که جمعی از کفار قریش از روی تعجب و استبعاد در مساله معاد می گفتند: خداوند ما را به گونه های مختلفی آفریده است و در طی مراحل گوناگون ، روزی نطفه بودیم و سپس علقه شدیم ، بعد مضغه گشتیم ، و سپس تدریجا به صورتهای گوناگون در آمدیم ، چگونه خداوند همه ما را در یکساعت آفرینش جدیدی می دهد؟

آیه مورد بحث نازل شد و به سخن آنها پاسخ گفت .

در حقیقت آنها از این نکته غافل بودند که مفاهیمی همچون ((سخت)) و ((آسان)) و

((کوچک)) و ((بزرگ)) برای موجوداتی همچون ما که قدرت محدودی داریم ، قابل تصور

است ، ولی در برابر قدرت بی پایان حق ، همگی یکسان و برابر می باشند، آفرینش یک انسان

با آفرینش همه انسانها هیچ تفاوتی ندارد، و آفرینش یک موجود در یک لحظه یا در طول

سالیان دراز در پیشگاه قدرت او یکسان است .

اگر تعجب کفار قریش از این بوده است که چگونه این طبایع مختلف ، و اشکال گوناگون و

شخصیتهای متنوع ، آن هم بعد از آنکه بدن انسان خاک شد و خاکها پراکنده گشتند و به هم

آمیختند، چگونه ممکن است از هم جدا شوند و هر کدام به جای خود باز گردند؟ پاسخ آن را

علم بی پایان ، و قدرت بی انتهای خداوند می دهد.

او چنان روابطی در میان موجودات برقرار ساخته که یک واحد همچون یک مجموعه ، و یک

مجموعه همانند یک واحد است .

اصولا انسجام و به هم پیوستگی این جهان ، آنچنان است که هر کثرتی در آن به وحدت باز می

گردد، و خلقت مجموع انسانها از همان اصولی تبعیت می کند که خلقت یک انسان تبعیت

دارد.

و اگر تعجب آنها از کوتاهی زمان بوده که چگونه مراحل را که انسان از حال نطفه تا دوران جوانی طی سالیان دراز طی می کند ممکن است در لحظات کوتاهی طی شود؟ پاسخ آن را نیز قدرت پروردگار می دهد، ما در جهان جانداران اطفال انسان را می بینیم که باید مدتها طول بکشد تا راه رفتن را به خوبی یاد بگیرند یا قادر به استفاده از هر نوع غذا شوند، در حالی که جوجه ها را می بینیم همینکه سر از تخم بیرون آوردند و متولد شدند برمی خیزند و راه می روند و حتی بدون نیاز به مادر غذا می خورند، اینها نشان می دهد که این گونه مسائل در برابر قدرت خداوند، تاثیری ندارد.

ذکر ((سمیع)) و ((بصیر)) بودن خداوند در پایان این آیه ، ممکن است پاسخ به ایراد دیگری از ناحیه مشرکان باشد که به فرض همه انسانها با تنوع خلقتی که دارند و با تمام ویژگیهایشان در ساعت معینی برانگیخته شوند، ولی اعمال آنها و سخنانشان چگونه مورد حساب قرار می گیرد؟ اعمال و گفتار اموری هستند که بعد از وجود نابود می شوند.

قرآن پاسخ می دهد خداوند شنوا و بینا است ، تمام سخنان آنها را شنیده و همه اعمالشان را دیده (بعلاوه فنا و نابودی مطلق در این جهان مفهوم ندارد، بلکه اعمال و اقوالشان همواره موجود خواهد بود).

از این گذشته جمله فوق تهدیدی است نسبت به این بهانه جویان که خداوند از گفتگوهای شما برای سمپاشی در افکار عمومی بی خبر نیست ، و حتی از آنچه در دل دارید و بر زبان جاری نکرده اید نیز آگاه است .

آیه بعد تاء کید و بیان دیگری است برای قدرت و اسعه خداوند، روی سخن را به پیامبر کرده ، می گوید: آیا ندیدی که خداوند شب را در روز، و روز را در شب داخل می کند؟ (الم تر ان الله یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل).

و نیز آیا ندیدی که ((خداوند خورشید و ماه را در مسیر منافع انسانها مسخر ساخته))؟ (و سخر الشمس و القمر).

و هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند (کل یجری لاجل مسمى)

((و اینکه خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است))؟ (و ان الله بما تعملون خبیر).

((ولوج)) در اصل به معنی ((دخول)) است ، و داخل کردن شب در روز و روز در شب ممکن

است اشاره به افزایش تدریجی و کوتاه شدن شب و روز در طول سال باشد که تدریجا از یکی

کاسته ، و به صورت نامحسوسی بر دیگری می افزاید، تا فصول چهار گانه سال با ویژگیها و

آثار پر برکتش ظاهر گردد (تنها در دو نقطه از روی زمین است که این تغییر تدریجی و فصول

چهار گانه نیست یکی نقطه حقیقی قطب شمال و جنوب است که در طول سال ، ششماه شب ،

و ششماه روز می باشد، و دیگری خط باریک و دقیق استوا است که در تمام سال ، شب و روز یکسان است .

و یا اشاره به این باشد که تبدیل شب به روز، و روز به شب به خاطر وجود جو زمین بطور ناگهانی صورت نمی گیرد تا انسان و همه موجودات زنده را در برابر خطرات مختلف قرار دهد، بلکه نخستین اشعه آفتاب از هنگام طلوع فجر در اعماق تاریکی نفوذ کرده ، کم کم نفوذ بیشتری پیدا می کند، تا تمام صفحه آسمان را بگیرد، درست بعکس چیزی که به هنگام پایان روز و دخول شب تحقق می یابد.

این انتقال تدریجی و کاملا منظم و حساب شده از مظاهر قدرت خدا است . البته این دو تفسیر با هم منافاتی ندارند و ممکن است جمعا در معنی آیه منظور باشند.

در مورد تسخیر ((شمس)) و ((قمر)) و سایر کرات آسمانی برای انسانها - چنانکه قبلا هم گفته ایم - منظور تسخیر در راه خدمت به انسان است ، و به تعبیر دیگر لام در ((سخر لکم)) لام نفع است ، نه لام اختصاص ، و این تعبیر در قرآن مجید در مورد خورشید و ماه و شب و روز و نهرها و دریاها و کشتیها آمده است ، و همه اینها بیانگر عظمت شخصیت انسان و گستردگی نعمتهای خداوند در مورد او است که تمام موجودات زمین و آسمان به فرمان خدا سرگشته و فرمانبردار او هستند و با اینحال شرط انصاف نیست که او فرمان نبرد.

جمله ((کل یجری لاجل مسمی)) اشاره به این است که این نظام حساب شده و دقیق تا ابد ادامه نمی یابد، و پایان و سرانجامی دارد که همراه با پایان گرفتن دنیا است، همان چیزی که در سوره ((تکویر)) چنین از آن یاد شده است: اذا الشمس كورت و اذا النجوم انكدرت: ((هنگامی که خورشید بی فروغ گردد و ستارگان به تیرگی گرایند...)).

ارتباط جمله ((ان الله بما تعملون خبیر)) با توجه به آنچه در بالا گفتیم با این بحث روشن می شود، چرا که خداوندی که خورشید و ماه با عظمت را با آن حساب دقیق به کار گرفته، و شب و روز را با آن نظم مخصوص هزاران و میلیونها سال وارد یکدیگر می کند، چنین پروردگاری چگونه ممکن است از اعمال انسانها بی خبر بماند، آری او هم اعمال را می داند و هم نیات و اندیشه ها را. و در آخرین آیه مورد بحث به صورت یک نتیجه گیری جامع و کلی می فرماید: ((اینها دلیل بر آن است که خداوند حق است، و آنچه غیر از او می خوانند باطل است، و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است)) (ذلک بان الله هو الحق و ان ما يدعون من دونه الباطل و ان الله هو العلی الکبیر).

مجموع بحثهایی که در آیات قبل پیرامون خالقیت و مالکیت و علم و قدرت بی انتهای پروردگار آمده بود، این امور را اثبات کرد که ((حق)) تنها او است و غیر او زائل و باطل و محدود و نیازمند است، و ((علی و کبیر)) که از هر چیز برتر و از توصیف بالاتر است ذات پاک او می باشد و به گفته شاعر: الا کل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محالۃ زائل:

((آگاه باشید هر چه جز خدا است باطل است و هر نعمتی سرانجام ، زوال پذیر است)).

این سخن را به تعبیر فلسفی می توان چنین بیان کرد:

حق اشاره به وجود حقیقی و پایدار است ، و در این جهان آن وجود حقیقی که قائم بالذات و

ثابت و برقرار و جاودانی باشد تنها او است ، و بقیه هر چه هست در ذات خود وجودی ندارد و

عین بطلان است که هستی خود را از طریق وابستگی به آن وجود حق پایدار پیدا می کند، و هر

لحظه نظر لطفش را از آنها بر گیرد در ظلمات فنا و نیستی ، محو و ناپدید می شود.

به این ترتیب هر قدر ارتباط موجودات دیگر به وجود حق تعالی بیشتر گردد

به همان نسبت حقانیت بیشتری کسب می کند.

به هر حال همانگونه که گفتیم این آیات مجموعه ای از ده صفت از صفات برجسته خدا، و ده

اسم از اسماء حسناى او است ، و مشتمل بر دلائل قوی و انکار ناپذیری بر بطلان هر گونه

شرک و لزوم توحید در تمام مراحل عبودیت است .

آیه و ترجمه ۲۱ و ۲۲

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ

شكُورٍ (۳۱)

وَ إِذَا غَشِيَهُمْ مَوَّجٌ كَالظَّلْلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مَا
يُجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (۳۲) ترجمه :

ترجمه :

۳۱ - آیا ندیدی کشتیها بر صفحه دریاها به فرمان خدا، و به برکت نعمت او حرکت می کنند؟

او می خواهد گوشه ای از آیاتش را به شما نشان دهد که در اینها آیات و نشانه هائی است برای کسانی که شکیبیا و شکر گزارند.

۳۲ - و هنگامی که موجی همچون ابرها (در سفرهای دریائی) آنها را بپوشاند (و بالای سر آنها

قرار گیرد) خدا را با اخلاص می خوانند، اما هنگامی که آنها را به خشکی نجات داد بعضی راه

اعتدال را پیش می گیرند (و به ایمان خود وفادار می مانند در حالی که بعضی دیگر فراموش

کرده راه کفر پیش می گیرند) و آیات ما را هیچکس جز پیمان شکنان کفران کننده انکار نمی

کنند.

تفسیر:

در گرداب بلا!

باز در دو آیه مورد بحث سخن از نعمتهای خدا و دلایل توحید در آفاق و انفس است. در نخستین آیه سخن از دلیل نظم به میان می آید، و در دومین آیه سخن توحید فطری است و مجموعاً بحثهایی را که در آیات قبل آمد تکمیل می کند.

می گوید: ((آیا ندیدی کشتیها بر صفحه دریاها به فرمان خدا، و به برکت نعمت او حرکت می کنند))؟! (الم تر ان الفلک تجرى فى البحر بنعمه الله).

((هدف این است که گوشه ای از آیات عظمتش را به شما نشان دهد)) (لیریکم من آیاته).

آری ((در اینها نشانه هائی است برای کسانی که بسیار شکیا و شکر گزارند)) (ان فى ذلک لآیات لکل صبار شکور).

بدون شک حرکت کشتیها بر صفحه اقیانوسها نتیجه مجموعه ای از قوانین آفرینش است:

حرکت منظم بادها از یکسو.

وزن مخصوص چوب یا مواردی که با آن کشتی را می سازند از سوی دیگر.

میزان غلظت آب از سوی سوم.

و فشاری که از ناحیه آب بر اجسامی که در آن شناور می شوند از سوی چهارم .

و هرگاه در یکی از این امور اختلالی رخ دهد یا کشتی در قعر دریا فرو می رود، یا واژگون می

شود و یا در وسط دریا سرگردان و حیران می ماند.

اما خداوندی که اراده کرده است پهنه دریاها را بهترین شاهراه برای مسافرت انسانها، و حمل

مواد مورد نیاز از نقطه ای به نقطه دیگر قرار دهد، این شرائط را که هر یک نعمتهای

او است فراهم ساخته .

عظمت قدرت خدا در صفحه اقیانوسها و کوچکی انسان در مقابل آن به قدری است که در

گذشته که تنها از نیروی باد برای حرکت کشتی استفاده می شد،

اگر تمام مردم جهان جمع می شدند که یک کشتی را در وسط دریا بر خلاف مسیر یک باد

سنگین به حرکت در آورند قدرت نداشتند.

و امروز هم که قدرت موتورهای عظیم جانشین باد شده است باز وزش طوفان آنقدر سخت و

سنگین است که عظیمترین کشتیها را جابجا می کند، و گاه آنها را در هم می شکند.

و اینکه در آخر آیه روی اوصاف ((صبار)) و ((شکور)) (بسیار صابر و شکیب و بسیار

شکرگزار) تکیه شده ، یا به خاطر این است که زندگی دنیا مجموعه ای است از ((بلا)) و

((نعمت)) که هر دو وسیله آزمایشند، ایستادگی و شکیبائی در برابر حوادث سخت ، و

شکرگزاری در برابر نعمتها مجموعه وظیفه انسانها را تشکیل می دهد.

لذا در حدیثی که بسیاری از مفسران از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده اند می خوانیم: الايمان نصفان نصف صبر و نصف شكر: ((ایمان دو نیمه است، نیمه ای صبر و نیمه ای شکر.

و یا اشاره به این است که برای درک آیات با عظمت الهی در پهنه آفرینش انگیزه ای لازم است، همچون شکر منعم تواءم با صبر و شکیبائی برای دقت و کنجکاوی هر چه بیشتر.

بعد از بیان نعمت حرکت کشتیها در دریاها که هم در گذشته و هم امروز، بزرگترین و مفیدترین وسیله حمل و نقل انسانها و کالاها بوده است، اشاره به یکی از چهره های دیگر

همین مسأله کرده می گوید: هنگامی که آنها بر کشتی سوار شوند، و در وسط دریا قرار گیرند و دریا طوفانی شود، و امواج کوه پیکر، همچون ابرها بالای سر آنان قرار گیرد، خدا را با اخلاص می خوانند)) (و اذا غشیهم موج کالظلل دعوا الله مخلصین له الدین).

((ظلل)) جمع ((ظله)) (بر وزن قله) است، و مفسران برای آن چند معنی ذکر کرده اند:

((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: ((ظله)) به معنی ابری است که سایه می افکند، و غالباً در مواردی به کار می رود که موضوع ناخوش آیندی در کار است.

بعضی نیز آن را به معنی سایبان از ماده ((ظل)) دانسته اند.

بعضی نیز آن را به معنی کوه گرفته اند.

گرچه این معانی - در رابطه با آیه مورد بحث - تفاوت زیادی با هم ندارد ولی با توجه به اینکه در قرآن کراراً این کلمه به معنی ابرهای سایه افکن آمده و با توجه به اینکه تعبیر غشیم (آنها را می پوشاند) تناسب بیشتری با معنی ابر دارد، این تفسیر نزدیکتر به نظر می رسد.

یعنی امواج عظیم دریا آنچنان بر می خیزد، و اطراف آنها را احاطه می کند که گوئی ابری بر سر آنان سایه افکنده است، سایه ای وحشتناک و هول انگیز.

اینجا است که انسان با تمام قدرتهای ظاهری که برای خویش جلب و جذب کرده، خود را ضعیف و ناچیز و ناتوان می بیند، دستش از همه جا بریده می شود تمام وسائل عادی و مادی از کار می افتد، هیچ روزنه امیدی برای او باقی نمی ماند جز نوری که از درون جان او و از عمق فطرتش می درخشد.

پرده های غفلت را کنار می زند قلب او را روشن می سازد، و به او می گوید: کسی هست که می تواند تو را رهائی بخشد!

همان کس که امواج دریا فرمان او را می برند، و آب و باد و خاک سرگردان او هستند.

اینجا است که توحید خالص همه قلب او را احاطه می کند، و دین و آئین و پرستش را مخصوص او می داند.

سپس اضافه می کند: ((هنگامی که خداوند آنها را از این مهلکه رهائی بخشید - امواج فرو نشست، و او سالم به ساحل نجات رسید - مردم دو گروه می شوند بعضی راه اعتدال را پیش

می گیرند و به عهد و پیمانی که در دل در آن لحظات حساس با خدا کردند پایبند و وفادار می ماندند)) (فلما نجاهم الی البر فمَنهم مقتصد).

ولی گروهی دیگر همه چیز را به دست فراموشی سپرده و باز لشکر غارتگر شرک و کفر بر کشور قلبشان چیره می شود.

جمعی از مفسرین ، آیه فوق را اشاره ای به اسلام آوردن ((عکرمه بن ابی جهل)) دانسته اند.

به هنگام فتح مکه ، چون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همه مردم را جز چهار نفر مشمول عفو عمومی قرار داده بود، و تنها در مورد این چهار نفر که یکی از آنها عکرمه بن ابی جهل بود حکم اعدام صادر فرموده بود که هر کجا آنها را بیابید از بین ببرید، (چرا که از هیچگونه کارشکنی و کینه توزی و جنایت بر ضد اسلام و مسلمین فروگذار نبودند) عکرمه ناچار از مکه فرار کرد.

به کنار دریای احمر آمد و سوار بر کشتی شد در دریا تند بادی خطرناک دامن او را گرفت ، اهل کشتی به یکدیگر گفتند: بیائید با بتها وداع گوئید و تنها دست به دامن لطف ((الله)) بزنید که از این خدایان ما کاری ساخته نیست !

((عکرمه)) گفت : اگر جز توحید ما را در دریا نجات ندهد در خشکی نیز نجات نخواهد داد، بارالها من با تو عهد و پیمان می بندم که اگر مرا از این مهلکه برهانی به سراغ محمد (صلی الله

علیه و آله و سلم) می روم و دست در دست او می گذارم، چرا که او را بخشنده و کریم می دانم.

سرانجام او نجات یافت و خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و مسلمان شد.

در تواریخ اسلامی آمده است که ((عکرمه)) بعدا در صف مسلمانان راستین قرار گرفت و در ماجرای جنگ ((یرموک)) یا ((اجنادین)) شربت شهادت نوشید.

و در پایان آیه اضافه می کند: ((آیات ما را هیچکس جز پیمان شکنان کفران کننده انکار نمی کنند)) (و ما یجحد بایاتنا الا کل ختار کفور).

((ختار)) از ماده ((ختر)) (بر وزن چتر) به معنی پیمان شکنی است.

این کلمه صیغه مبالغه است چرا که مشرکان و گنهکاران کرارا در گرفتاریها رو به سوی خدا می آورند، عهد و پیمانها با خدا می بندند و نذرهای می کنند، اما هنگامی که طوفان حوادث فرو نشست پیمانهای خود را پی در پی می شکنند، و نعمتهای الهی را به دست کفران می سپارند.

در حقیقت ((ختار)) و ((کفور)) که در ذیل این آیه آمده نقطه مقابل ((صبار)) و ((شکور))

است که در ذیل آیه قبل آمده است (کفران در مقابل شکرگزاری، و پیمان شکنی در مقابل

شکیبائی و باقیمانده بر سر عهد و پیمان) چرا که وفای به عهد تنها برای شکیبایان امکان پذیر

است آنها هستند که به هنگام شعله ور شدن ایمان فطری در درون جانانشان سعی می کنند این

نور الهی دیگر به خاموشی نگراید و حجابها و پرده ها روی آن نیفتد.



آیه و ترجمه ۲۲ - ۲۶

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَاحْشُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا
إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۲۳)

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۲۴) ترجمه :

ترجمه :

۲۳ - ای مردم! از خدا بپرهیزید، و از روزی بترسید که نه پدر جزای اعمال فرزند خود را تحمل می کند و نه فرزند چیزی از جزای پدر را، مسلماً وعده الهی حق است مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان شما را مغرور سازد.

۲۴ - آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست، و او است که باران را نازل می کند، و آنچه در رحم مادران است می داند، و هیچکس نمی داند فردا چه می کند، و هیچکس نمی داند در چه سرزمینی می میرد، فقط خداوند عالم و آگاه است.

تفسیر:

وسعت علم خداوند

در این دو آیه که آخرین آیه سوره لقمان است، نخست به صورت یک جمع بندی از مواظ و اندرزه‌های گذشته، و دلایل توحید و معاد، همه انسانها را به خدا و روز قیامت توجه می دهد، سپس از غرور ناشی از دنیا و شیطان بر حذر می دارد

و بعد به وسعت دامنه علم خداوند و شمول آن نسبت به همه چیز می پردازد.

می فرماید: ((ای مردم از خدا پرهیزید)) (یا ایها الناس اتقوا ربکم).

((و از روزی بترسید که نه پدر بار گناه فرزندش را به دوش می کشد، و نه فرزند چیزی از مسئولیت پدر را تحمل می کند)) (و اخشوا یوما لا یجزی والد عن ولده و لا مولود هو جاز عن والده شیئا).

در حقیقت دستور اول، توجه به مبدا است، و دستور دوم توجه به معاد.

دستور اول، نیروی مراقبت را در انسان زنده می کند، و دستور دوم احساس پاداش و کیفر را، و بدون شک کسی که بداند شخص خبیر و آگاهی تمام اعمال او را می بیند و می داند و ثبت

و ضبط می کند، و از سوی دیگر محکمه و دادگاه عدلی برای رسیدگی به تمام جزئیات آن تشکیل می دهد، چنین انسانی کمتر آلوده گناه و فساد می شود.

جمله ((لا یجزی)) از ماده جزا است و ((جزا)) از نظر لغت به دو معنی آمده یکی پاداش و

کیفر دادن در برابر چیزی (چنانکه گفته می شود جزاه الله خیرا: خداوند او را پاداش خیر داد).

و دیگری کفایت کردن و جانشین شدن و تحمل نمودن ، چنانکه در آیه مورد بحث آمده است : لا یجزی والد عن ولده : ((هیچ پدری ، مسؤلیت اعمال فرزندش را قبول نمی کند و به جای او نمی نشیند و از او کفایت نمی کند)).

ممکن است هر دو به یک ریشه باز گردد، چرا که پاداش و کیفر نیز جانشین عمل می شود، و به مقدار آن است (دقت کنید).

به هر حال در آن روز هر کس چنان به خود مشغول است و در پیج و خم اعمال خویش گرفتار که به دیگری نمی پردازد، حتی پدر و فرزند که نزدیکترین رابطه ها را با هم دارند هیچکدام به فکر دیگری نیستند.

این آیه نظیر همان است که در آغاز سوره حج آمده که درباره قیامت و زلزله رستاخیز می گوید: یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت : ((روزی که آن را مشاهده کنید، مادران شیرده فرزندان شیر خوار خود را فراموش می کنند)).

قابل توجه اینکه در مورد ((پدر)) تعبیر به لا یجزی ، (فعل مضارع می کند) و در مورد فرزند تعبیر به ((جاز)) (اسم فاعل) ، این تفاوت تعبیر ممکن است از باب تنوع در سخن باشد، یا اشاره به وظیفه و مسؤلیت فرزند در مقابل پدر، زیرا اسم فاعل دوام و تکرار بیشتری را می رساند.

به تعبیر دیگر از عواطف پدری انتظار می رود که حداقل در پاره ای از موارد تحمل عذاب فرزند را بکند آنچنان که در دنیا ناملایمات او را به جان می خرید ولی در مورد فرزند انتظار

می رود که مقدار بیشتری از ناملايمات پدر را به خاطر حقوق فراوانی که بر او دارد متحمل شود، در حالی که هیچیک از این دو، در آن روز، کمترین مشکلی را از دیگری نمی گشایند و همه گرفتار اعمال خویشند و سر در گریبان خود.

در پایان آیه انسانها را از دو چیز بر حذر می دارد، می فرماید: ((وعده خدا حق است مبدا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبدا شیطان شما را گول زند)) (ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنيا ولا یغرنکم بالله الغرور).

در واقع در برابر دو امر که در آغاز آیه بود، دو نهی در اینجا دیده می شود زیرا اگر توجه به خدا و ترس از حساب و جزا در انسان زنده شود ترسی از انحراف و آلودگی در او نیست، مگر از دو راه: یکی اینکه زرق و برق دنیا، واقعیتها را در نظر او دگرگون سازد، و قدرت تشخیص را از او بگیرد که حب دنیا ریشه همه گناهان است، دیگر اینکه وسوسه های شیطانی او را فریب دهد، و مغرور سازد و از مبدا و معاد دور کند.

اگر این دو راه نفوذ گناه بسته شود دیگر هیچ خطری او را تهدید نمی کند، و به این ترتیب چهار دستور فوق مجموعه کاملی از برنامه نجات آدمی را فراهم می سازد.

در آخرین آیه این سوره به تناسب بحثی که پیرامون روز رستاخیز در آیه قبل به میان آمد، سخن از علومی به میان می آورد که مخصوص پروردگار است می گوید: ((آگاهی بر زمان قیام قیامت مخصوص خدا است)) (ان الله عنده علم الساعة).

((و او است که باران را نازل می کند و از تمام جزئیات نزول آن آگاه است)) (و ينزل الغيث).

و نیز ((او است که از فرزندانی که در رحم مادرانند (با تمام مشخصات آنها) آگاه است)) (و

يعلم ما فی الارحام).

و ((هیچکس نمی داند فردا چه می کند)) (و ما تدری نفس ما ذا تکسب غدا).

((و هیچکس نمی داند در چه سرزمینی می میرد؟)) (و ما تدری نفس بای ارض تموت).

((خداوند عالم و آگاه است)) (ان الله علیم خبیر).

گوئی مجموع این آیه پاسخ به سؤالی است که در زمینه قیامت مطرح می شود همان سؤالی

که بارها مشرکان قریش از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کردند و گفتند: متی هو: روز

قیامت کی خواهد بود (اسراء ۵۱).

قرآن در پاسخ آنان می گوید: هیچکس جز خدا، از لحظه قیام قیامت آگاه نیست و طبق صریح

آیات دیگر خداوند این علم را از همه مخفی داشته است ان الساعة آتیة اکاد اخفیها: ((قیامت

خواهد آمد و من می خواهم آن را پنهان سازم)) (طه - ۱۵).

تا هرگز غرور و غفلت دامان افراد را نگیرد.

سپس می گوید: نه تنها مساله قیامت است که از شما پنهان است ، در زندگی روزمره شما و در میان نزدیکترین مسائلی که با مرگ و حیاتتان سر و کار دارد مطالب فراوانی وجود دارد که شما از آن بیخبرید.

زمان نزول قطرات حیاتبخش باران که زندگی همه جانداران به آن بستگی دارد بر هیچیک از شما آشکار نیست ، و تنها با حدس و تخمین و گمان از آن بحث می کنید.

همچنین از زمان پیدایش شما در شکم مادر و خصوصیات جنین ، احدی آگاه نیست .

و نیز آینده نزدیک یعنی حوادث فردای شما و نیز محل مرگ و بدرود حیاتتان بر همه پوشیده است .

شما که از این مسائل نزدیک به زندگی خود اطلاعی ندارید چه جای تعجب که از لحظه قیامت بی خبر باشید.

در تفسیر در ((المنثور)) نقل شده که مردی به نام ((وراث)) از طائفه ((بنی مازن)) خدمت

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد گفت : ای محمد! کی قیامت بر پا می شود؟ بعلاوه

شهرهای ما در خشکسالی فرو رفته ، کی فراوانی نعمت می شود؟ و نیز هنگامی که آمدم

همسرم باردار بود کی فرزند می آورد؟ و نیز من می دانم امروز چه کرده ام فردا چه خواهم

کرد؟ و بالاخره من می دانم در کجا متولد شده ام بگو بینم

در کدام سرزمین می میرم !؟

آیه فوق نازل شد و گفت علم همه این امور نزد خدا است .